



START

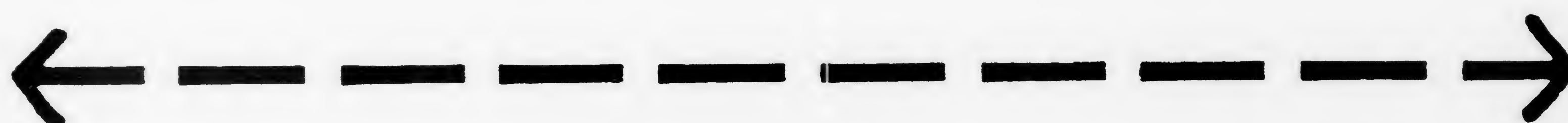


REEL 117



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 8:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

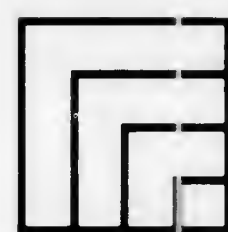
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may be illegible
due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

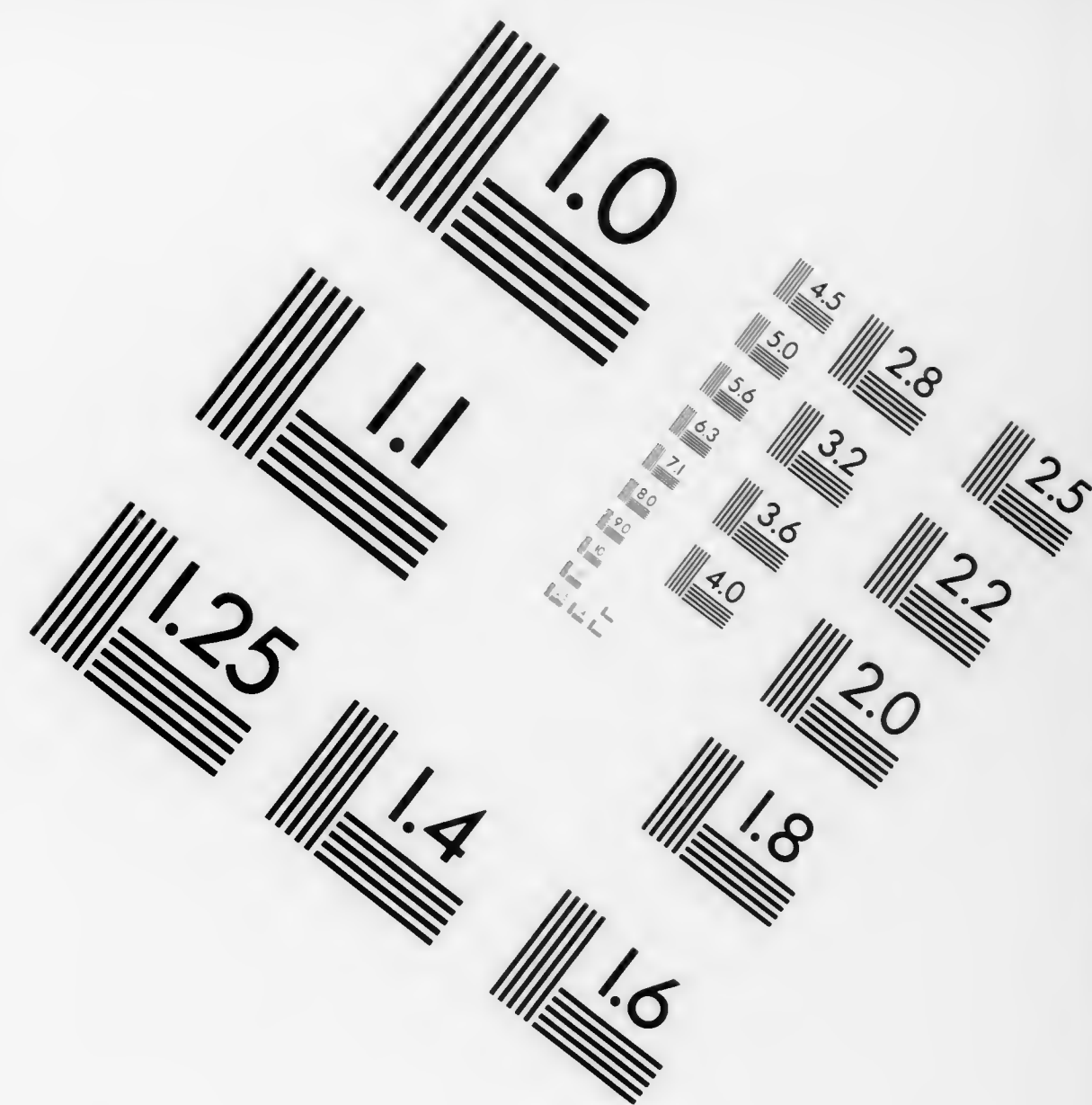
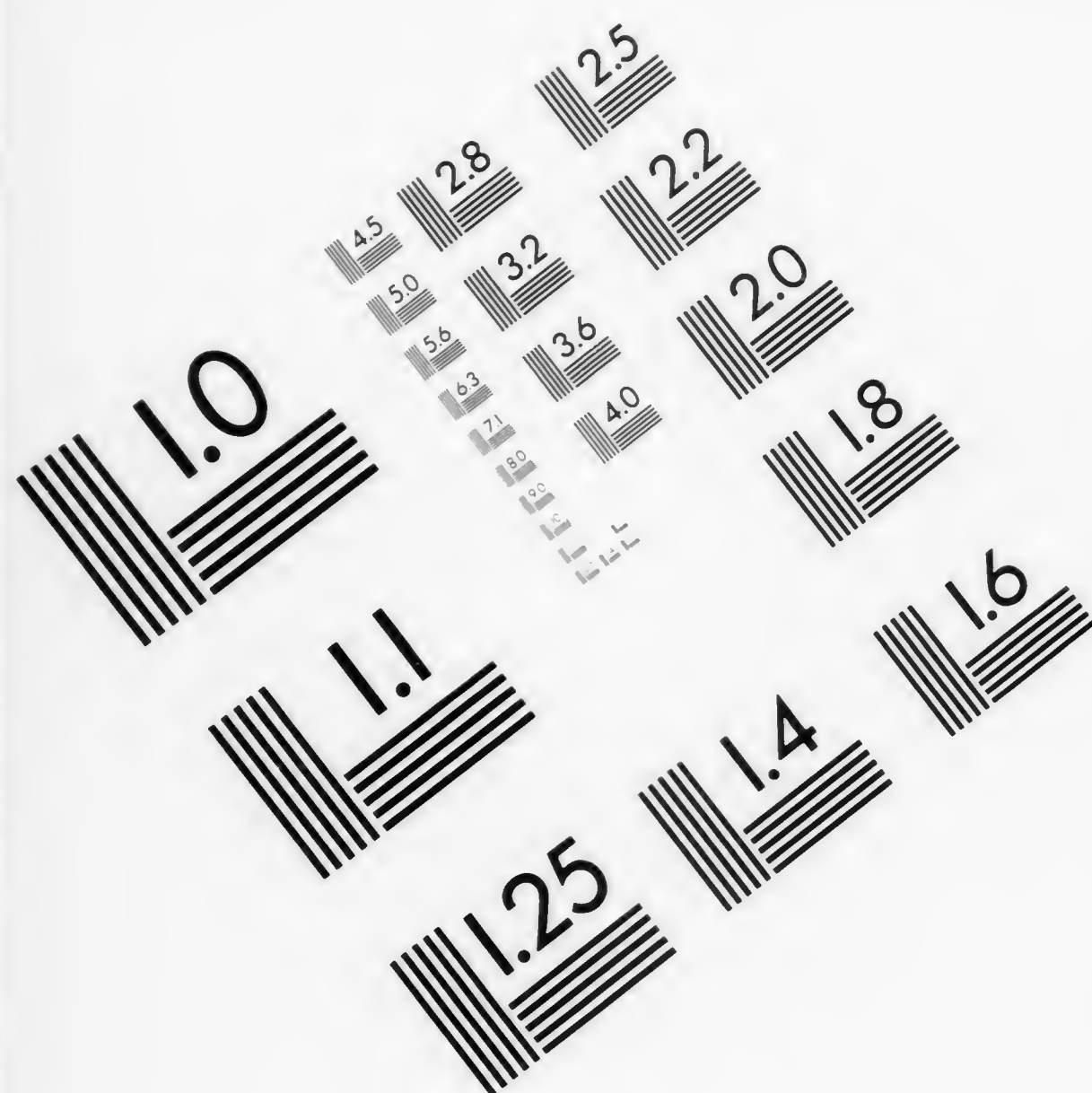
**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**



AIM

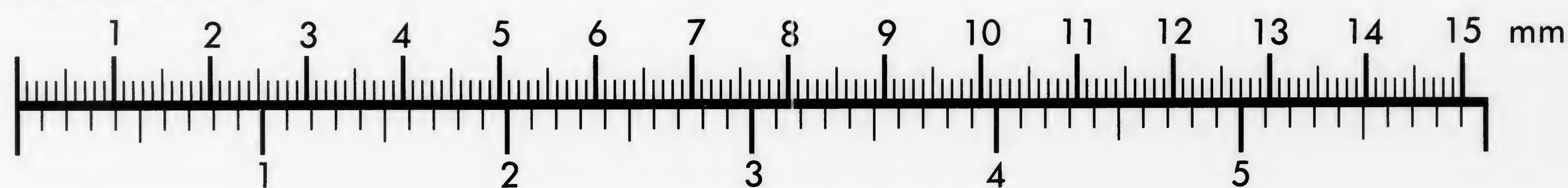
Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910
301/587-8202

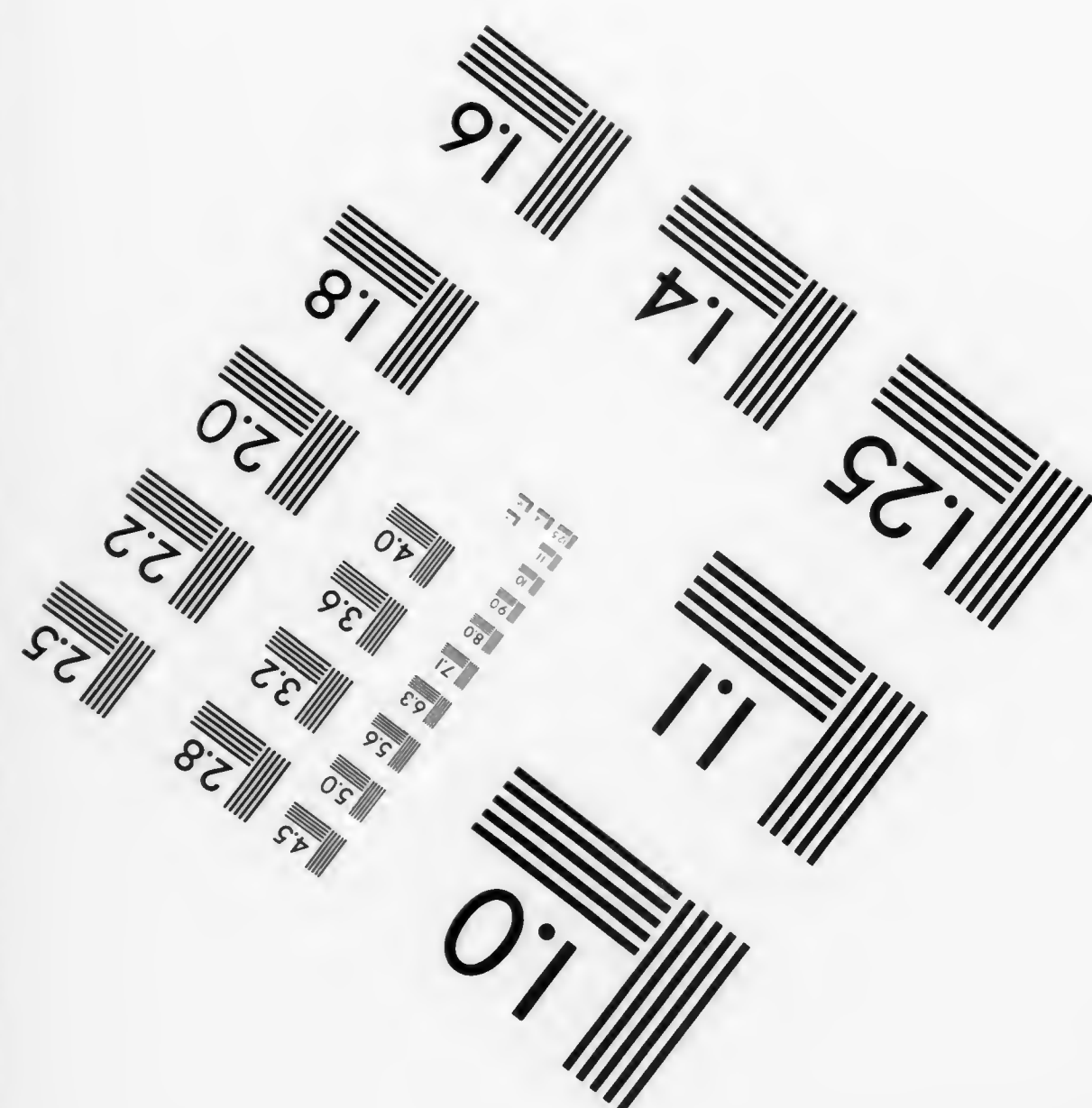
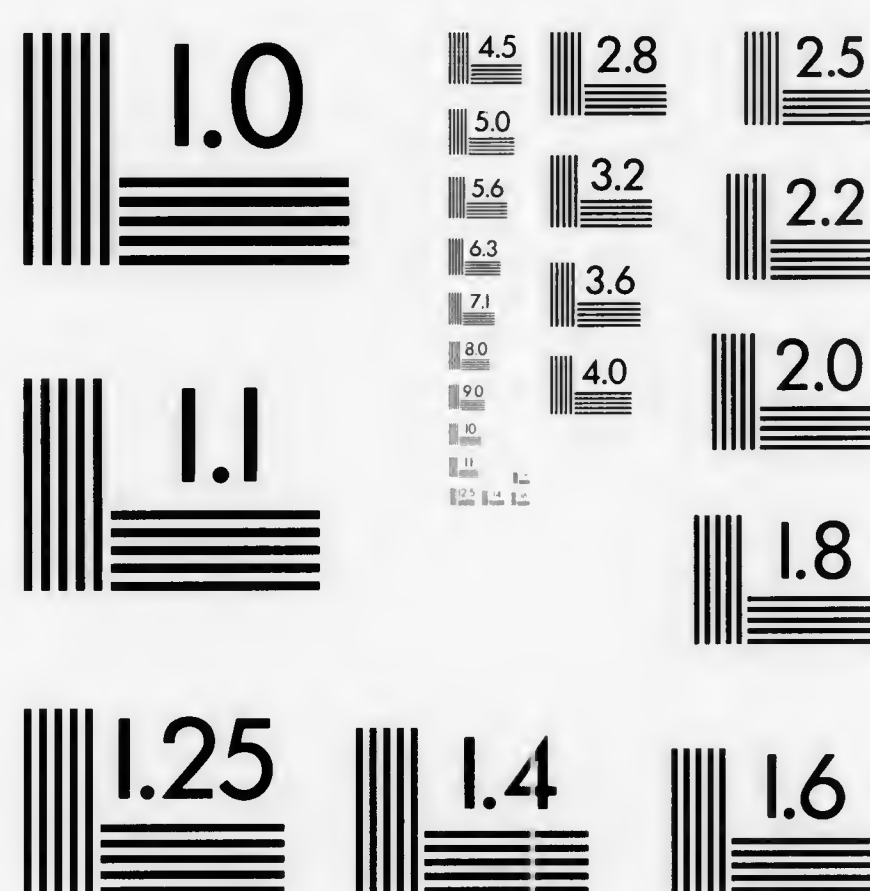


MS303-1980

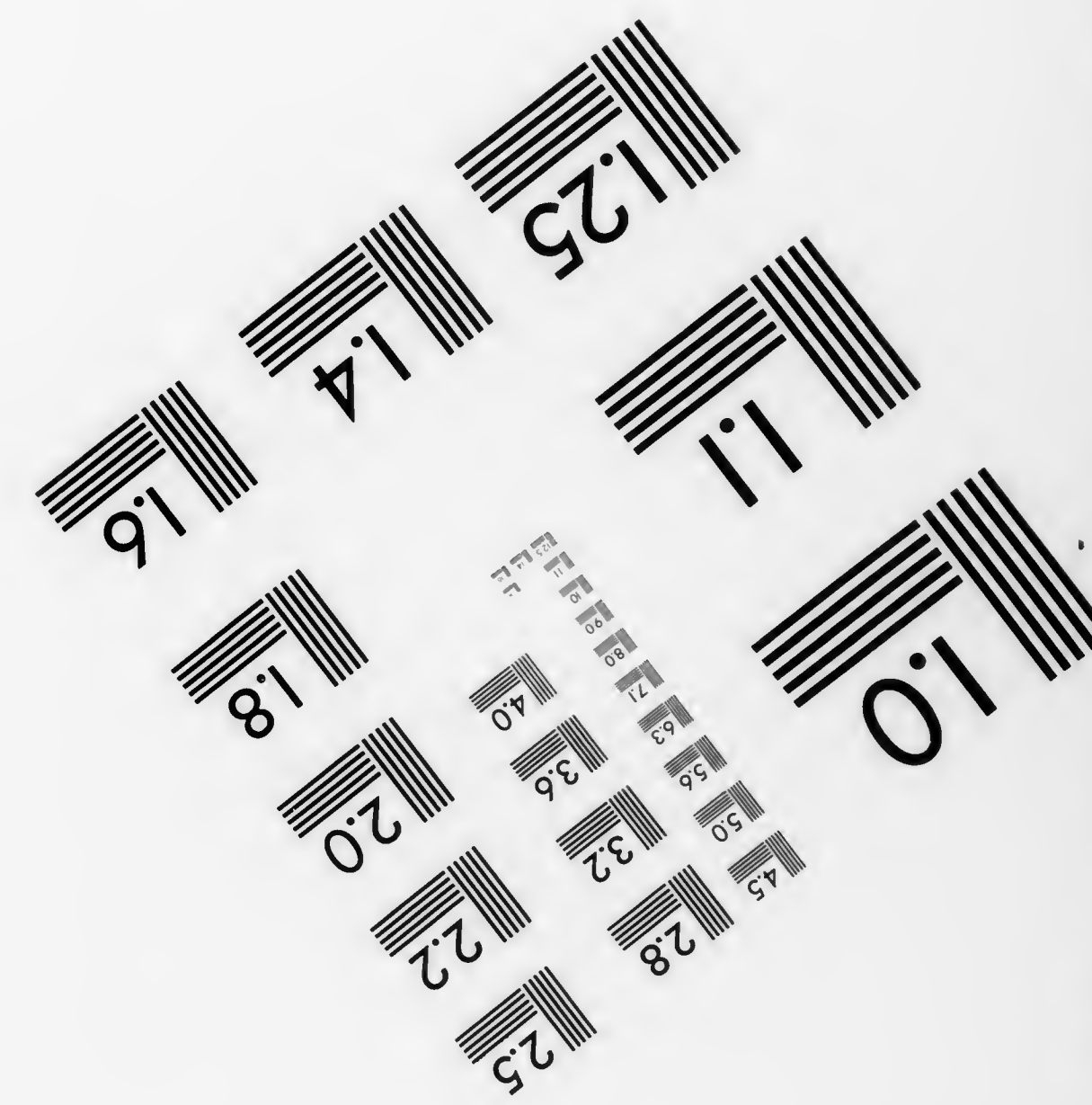
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. -- ca.
no.60 1100-ca. 1900.
RARE 150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.
Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in
CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. ... ca.
no.60 1100-ca. 1900. (Card 2)
RARE March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 119

(Richter-Bernburg No. 119)

**Author: Moḥammad Mo'men b.
Moḥammad Zamān Tonakābonī**

Title: Toḥfato l-mo'menīn

192 fols., 168 x 110 mm

50/-

coll. 1117
ms 119

1054/A

—

page

BLANK PAGE



انکاسیونی و بفارسی میگویند درخت بستانی این بلندترین درخت است که در
 ریزه زلزله بزرگ این درخت را شکسته و درختش سیاه و خزان نمیشود و اعطیه است و در اول بهر در
 درم خشت و قاضی و باندک حرارت و محقق قوی و تخش با قوت تر باشد اگر چه درخت و بیج و بوم
 و جرم از این است بیکدیگر در مراتب برده و پیوسته تفاوتی است و مجموع این قاضی خون و عرق
 و نفث الدم و قوی دل معده و حشا و باصره و در بول و قاضی و کحل و بصر و حشا و باصره
 و حشا و بصر و قاضی و کحل و بصر و حشا و باصره و در بول و قاضی و کحل و بصر و حشا و باصره
 که با شراب بوشند و طهارت آن جهت ورم حار و قروح نافع و در آن که آب تخم از آن بوشند و طهارت آن
 مشکبوی و قروح خا و منع صعود بخار است بر ماغ و سرفه و تخار و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه
 و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه
 تخم آن جهت سیاه کردن نمودن شراب جهت قروح با و کعب و با و کعب و با و کعب و با و کعب و با و کعب و با و کعب
 جهت عرق و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه
 و با کل از قروح که در حلقه و جلا و ناخن و انار و عاف و در و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه
 جهت تقویت اعضا و تا قهین بحرب و بخور آن جهت رفع و با و دفع اموام و سقوط از بهر سرفه و سرفه و سرفه
 بیکش بر زیر ناف جهت سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه
 سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه
 جهت سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه
 جهت سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه

از توت و جگر کلف نافت و در و برک آن جهت رفع خراجات و مسج صلب و بدو بی زیر بغل و در کس
 سفید و در ساق درخت مورد که بر هم برسد شنبه کف دست و از آن یک انگشت نهند و موله افشانند
 حل بر صفت آن نموده و این شنبه نامیده و این دلیل غایت جمل او می تواند بود و بنک اس در جمع
 افعال قویتر از برک و غرابت و بعد از آنکه آنرا کوبیده و سوزانیده با شرباب نارسیده و بخت
 قرصها ساخته در ساق چنگ کرده باشند بوسیدن آن مانع صعود بخارات صاده بدماغ و موله
 که سوختن کدن بچوب آن هیچ خوائست و قدر برشش ناسه در هم و از عصاره این ناسه اوقیه و بولش در
 ششاسن آقا و در اورام حوض کوبیده بش مطفأ برک توست و ضرر صعب زکام و صرع
 بخوابی و مصلحت نبوغ و روغن بود که آب برک تازه مطبوع از ایشل آن روغن
 در انداختن روغن بانه سرد و خشک و قابض و تقوی اعضا و بولش در اورام حوض
 و در حلق و سحر و سحر خا و مصلحت و سوختن آتش و تقویه بود و سببه کردن آن و منع عرق و بخار
 و اسهال و کوبیده چون از چوب تازه آن انگشت بر شنبه صاحب در و کج ران و خضر موافق کند
 باین باد و بر می مورد بر برک زرد و در بعضی از بنات و طرف آن نهند و بولش
 آب آن صلب تر و در قد کمتر از روغن و غرضش بجات سرخ مستدیر و باین برک و ساق میرود و شنبه
 بسیار از یک اصل می آید و در هم ناسه و بولش در کوبیده و در زمان برک غریز بسیار
 قابض است بیدن غر و برک آن با شرباب صفت حمه شانه و جهت برقان و تقطیر بول و طوطی و سهاک
 و رفع ادرار شرب و تقویه معده و جگر و دماغ نر و بجه اخراج کرم مقفده و حمل آن همه صرع و رفع طری
 دماغ و صداع بفرغ نافت و این اسهال با در دسید اند و بعضی تقویه فستق است و در
 نهند

نمید خنده و غصه که بر حث واقع شود با آن خیمه سفید دانسته اند و در یونانی و غیر
 مزین الطی است و کوبیده معنی کاوی سبز چه کاوی که از آن خورده بوده سپر زان بر طرف شده بوده
 و آن نبات است ساق و مشکوفه و در غر و بنات آن سنگلاخها که ساد باشد و برکش شنبه بر آن
 و طرف اسفل برک باین برقی و طرف اعلی سبز و شرف و غر و در دوم کرم و در سیم خشک و لطیف
 و کلل و مفتوح و در وقت سنگ کرده و شانه و برقان و فراق و صرع و امراض سودا و در غایت
 سبز زرد و زرد و بعد از این و چون جمل روز یک بخیمین تا و نماند و در غر و در هم سبز کوبیده و بولش
 آن مانع جمل و قدر برشش ناسه در هم و مضر دل و ریه و مصلحت صرع و مضر شانه و مصلحت عمل و بولش
 پوست بچ کبر و کوبیده و وزن آن کاوی بر سب است و کوبیده حرجان سوخته بدل آن است و مصلحت
 و مصلحت است که اسهال و قدر بولش بچ کبر است و شنبه از سرش با موله شاده نموده است و در یونانی و غیر
 هر چه را بولش بی دندان باشد جیم نماند و آنچه مرکب از دندان برک باشد شامی کوبیده و هر چه
 بی دندان و کوبیده باشد و پوست از آن جدا شود مصری نماند و مقهور بولش یونانی عبارت
 از آنست تنج و قابض و لذاع و برکش ریزه و غبر و کم عرضتر از سیرستانی و کلش باین برقی و سهاک
 در از زخم و کلش و ساقش سفید در آخر سیم کرم و خشک و تر یاق زهر با و در بول و حیض و مجمل و
 جالی و در جمیع احوال قوی تر از سیرستانی است و در نوم چون حواص مشر و حست کمر را باعث تطویل
 میکند و در قدر برشش ناسه در هم و بولش اسفیل و تخش مهر نبات بر و در اخراج را اسهال و بولش
 بچ نبات بر کرده و در از و بار یک و کج و از زرد چوبه بار یکتر و باندک عطریه و تندر و سفیدی بولش
 و بعضی ایشل بزرگی و بنات آن سنگلاخها و گیاه آن منبسط بر روی ارض و برکش شنبه برک بیل و سلاب

نمید خنده

و طبعی آن با که چه اودام بارده و نکین در دما و مکر آن در قوت مثل مکره و در فعالیته
از جرم آنست و قدرش از آن با چ درم و ارجم آن تا در دم و مکر کرده و نغشی و محکم
ترتیب غریزه و درینس بدیش اندان و عرق آن چه کرده و جگر و سپر زافع و قدرش از آن با
نفس غریزی که بفارسی و اوله گوید و آن چه نیست نمید برسانهای ریک و بهن جگر
و برش خدی درخت صند و در بطوط و برسانت نمکون میشود و بهترین آن سفید و خشنود و باه
و زبون زین آن سیاه است و راول کرم و خشک و آنجا از درخت بطوط بهر سدر و در جوی آن
با قوه طایفه و طبع و طبع و نفع سده رحم و در جوی و منوم قوی خصوصاً با شراب و مقوی باه و نفع
و مقوی معده و دل و جگر و همد رفعمان و نفع و حفظ روح حیوان و از آن عباد و نکند
و نشین و طبع آن جهت نکین در دما و مکر آن با اب چه تقویه اعضا ضعیفه مثل شاگوش و کج آن
و زردی و مابین کفین و نفع الم اندام و به تبیین صلابت و در دما و اودام و تقویه جگر و رفع بوی
زردی و با که جهت بر زافع و بغایت منوم اطفال و کمال آن چه تقویه چشم و نفع آنجا از درخت
رط باشد همد عرارت و عمره چشم سفید و مضر و مصلح آن میون و قدرش از آن با در دم و در
نا بوزش و جگر آن چه حساق جسم مؤثر است و به نفع غریزی که سفید و سیاه میباشد
برج سفید آن سفید و جگر با کن گاه است سرخ و از رزق نیز میباشد و به سحر و جگر و کج
باید و جگر و ابرک نمید برک انکرو و با ق و بخش سفید و در میان برکش خاری شبیه
بی رنگ و کشتن نغش و بخش بر طم صمغ از اشل صطک زمان استقامت میباشد و درش مثل
نمک و نفع سیاه را برک آن قسم اول نرم تر و زرد تر و تازه تر و نفع و بخش سیاه و سفید و نفع

بزر

شیری و سرخ و قبه مکش خا در دما و نقطه دار و بخش سطر و سیاه و گاه است که سوراخها
باشد و اندرون آن سرخ و لادغ زبان مسهل از آن چه است و هر گاه که در دما آن بود
فاسد بزرگ و از آن چه است و بخش سطر و سیاه و گاه است که سوراخها
و ما درون از تنوعات است مختلف و مختلف و با هم هر یک از تنون کشت بر است
سفید آن در دما و کرم و خشک و با قوه تر و با قوه و مسهل و قیراطان برابر فایض طبع و با طبع
فرد و جگر و جگر حبه الفرج و کفک آن همه رنخ جنون و صمغ و طبع آن جهت عرارت و
و کزیدن هوام نافع و مسهل زرد اب و صمغ آن با شراب مقوی باه و مصلح و در دما و طبع
آن با سر که جهت کفیل و در دما و طبعی بارده و قدرش از آن با در دم و نفع و مصلح و کفیل و
سیاه آن در دما و کرم و خشک و در دما و کفک آن کشته و در دما و کفک آن کشته و در دما و کفک آن کشته
و طار آن جهت جگر و قوی و با قوه و به نفع و مصلح و در دما و کفک آن کشته و در دما و کفک آن کشته
قوی و به جراحات متاعه نقران و طبع مسهل آن با سر که و کور و قهر الهی و جهت قطع
موش و خاکستر و هر دو نوع را جهت قناع مؤثر دانسته اند و انسان کیاست برک و شایان
آن ریزه و شبیه بکرهای خشک شده و کار درون با ن جگر نمید و سفید از آن خرا و الفرج
از آن خرا و سفید و این غیر از آنست و مؤلف تذکره کتب و آن کرده است
کرم و در دما و کرم و خشک و با قوه و نفع و مصلح و در دما و کفک آن کشته و در دما و کفک آن کشته
و کفک در دم و جگر و به نفع و مصلح و در دما و کفک آن کشته و در دما و کفک آن کشته
و کفک در دم و جگر و به نفع و مصلح و در دما و کفک آن کشته و در دما و کفک آن کشته

و مصحف سحر گم دور و غنی شده و مضر شانه و صحن علی است انرا این بغا بر سرش نامند و آن
غیر پنج عنصر هر ساق خنجر کوتاه و کوچک و کلش سفید است و سرش اساق بلند تر و عرض تر و بزرگ
نویز و کلش سفید بیل برنی و غزشش تند و تند طعم میباشد و با عفو صفت است در اول گرم و خشک
و محرق آن در دریم گرم و خشک و صفادان چهار جبر و کسر و تنق و قیده و دمل و فروج خبیثه و ورم
و کوفتک عصل و با سرکه دروغن کجده جرب و حقه و نبین صلابات و بار در جبهه سعه و این
آن همه در دهن و سرفه و یرقان و صفرا و سوخته و سحج و خنجره خلق و محرق آن در بول و حیض
و محل ورم و غیره و با سرکه داغ دار العنب بنوی سفید و تخش حال و قطع خلط غلیظ و کر مر از اصل آن
و جبهه نفث الدم و با ماء اصل جبهه نقیه حکر رافع و مودت سده و مصلح سنگین و مفری معده و مصلح
کله قند و قدر زهر جوشان بخورم و در محرق آن تا کمینک و در تخش و در دریم و بدیش در اکثر افعال غیره
است و گویند مغاش یا کر سنه شمره اسم برمانی حسی الکلب است و مؤلف تذکره ظاهر اعا
شده مکرر ذکر نموده است موسی نوعی از مرد و کم بو تر از اسام او است اشتقاق ثقل است
در مبنای مذکور میگوید اشتقاق در اسم فارسی زوای خنجر است اشتقاق در لغت است اشتقاق
زکریا است اشتقاق بعه مصری بجاج است اشتقاق اسم فارسی سحر است اشتقاق
بن و طربندان بقدر یانیه است اشتقاق بعه کلاهی نوعی از طربخ است اشتقاق
سکین بقدر کشت شبیه بینی و کره دارد و محرق و باندک پهن و اریم خیر و قمر از آن با
رطوبت سینه رنگ و آن در افعال قایم مقام مویابی است و بهترین آن مخطط سبک و روشن
است در سیم گرم و خشک فاطم زهر الدم و محل اورام بارده و چون با خون جرح است سرشته صفادانه

بسم الله الرحمن الرحيم

بجه النحام عدل ندارد اصابع منجبت بعد کف دست اطفال و ثقل منجست و بر از رطوبه
چون خشک شود زنگش این از رر دی سفیدی میگرد و باندک جلالت و منبت آن ریکز را
و زو یک آهنا و برکش شیده برکت کند نا و ساقش باریک و ازین تا بر بر کل و کشش نفس و سیم
دیگر بجست شبیه باخ ملک و زرد و این کر تر و تندر و مؤلف تذکره گوید این غیر کف مریم و کف
عایشه است و پنج دیگر وصف نموده و در رویم کرم و خشک است و نبات محل فضل غلط و غیر
اعضای عضا و تریاق سموم هوا و وجهه جنون از رویم کرم و خشک است و نبات محل فضل غلط
و منقر اعضا عصبان و امراض سودا و رطوبت و تقوی نبات اعصاب و صداد آن جهت تحلیل صلابات
و بخور آن جهت گریز آمدن موش و سم این رطوبت نافع و قسم اخر بر سقط جنین و مضرات بول و مصلحت
تخم مورد و بلوط و قدر زبر ترش باد و در رم و بدش نکوزن و نیم آن نه ارجش و در ثلث آن بعد است
اصابع هر سه شکوفه سور بخانت و در سور بخان موصوف اصل الغسل فلفلمو به است اصل الخلیت
بفاری پنج پسر نامند و آن پنج هاشم منبت کرم و خشک و مسر و مخدر و وجهه معده بازه
و در در مفصل و مثال آن شراب و ضا دافع و محرق خون و مورت سرد و شوش حواس و مصلحت
و شرب خبانه است و قدر زبر ترش که اندک است اصابع المصون مؤلف مغز که بخور بخانه صف
و منبت آن را نکرده است و گفته که آن دویست مندر و تخم منبت عمل ملا دوا و
نیشو که و چون در دندان ستر نکاه دارند پوست آن خشک شده مو از آن ظاهر میگرد و مثل منبت
در تحریک باه بسیار مؤثر است اصول اربعه عبارت از جگر که در پنج رازانه و سیم کف و پنج کاه
اصابع الخدر از دندان مجمری از آنکو طویل القد است اصابع نهشت فر خشک است اصابع ملک بطول

الحمد لله الذي جعل في كل شيء دليلا على قدرته وقدرته على كل شيء

الملك
مصر
مصر

BLANK PAGE

BLANK PAGES

[illegible]

BLANK PAGE

وخرج ان بقا وجم جميع سوم جواني خصوصا افني چون با شراب بنوشند و اگر با شراب حار
مناسب باشد کونند جهت درد کمر محض است و موردت خارش و جوشش و مصلحت شروقه
شر بنوشن تا در شفا که بدش در اندر نخرج است و این بفا رسی کل کافیه و بهندی کند و رنگ
عفرا ن و بقره و یک کجا چیره نماند بستانی تن در دویم کرم و در اول خشک و بری دریم
کرم و قوتش تا سه سال باقی میماند نه خج و با قوه قابضه و محوک باد و منوم و محول و توی
و که از نده خون منجمد مطلقا و ضا دلب آن با عمل جهت خواب و با ماست بر شانه جهت
جستاس بول محب و طلاء آن با عمل جهت بقی و در ص و قلع اطفال و با سر که جهت خارش
و اورام حاره و باد سرخ و درم حکم بقوه و خضرت سر و نضج و بخور و ضد و ضد و ضد
عسل و قدرش کمنفک و چون بگوشت بکشد نذ باعث رو و در شدن آن و لذت
آن میشود احدی از این
فی اسهال است حیدر
دل کرم و درد و دریم خشک و محل و جاذب و شش سیدن
و دریم و نیم اسهال و خندان جهت استقا و رفع سوم بسیار از نموده و ضا د تا رنگ
که در شش و درم جراحات جوده که از کار دو امان آن روی داده باشد
و قطع سیلان خون و شش و درم جراحات و درم و قلع و عرق الب و رفع
از بدن هوا و و فنی و با آن در جوهر جوشها و با سر که جهت و درم جاذب و با عمل جاذب

بارد و با بوره و کوکورد و اشک آن همه استقا و با غفران همه کشودن خراج و با باقی همه
ورم پستان و باب استیقل جهت قوبا و سغه و دار الثعلب بربست و با سرکه همه خایرد
و اورام صلبه و ثولول و کزیدن زنبور و ورم و درد زانو و تکرار ضا دجته آن در روغن زیتون
و که آستن بر بدن تا خشک شود همه بیرون آوردن بکافور و عصار و اشک آن از بدن بیرون
ناف زمان همه اخراج چنین مرده و هرگاه مدتی بگذارد تا باعث کشتن چنین زنده و برشت
زمار و تنی گاه همه رفع قولنج و رمی و ریجی سریع الاثر است و بر معده همه درد و ورم آن
و طلا رسوخه آن با سرکه بر پشت فی همه قطع عاف و نفوخ آن در بینی بدستور همه عاف
و باروغن زیتون همه نفوس و بخور آن همه عذر و لذت و کزیدن آئیند نشسته و قطره ساییده آن
باروغن بادام تلخ و شراب همه الم و ضربان کوشش بسیار مفید است اخروس بیونانی
اما ریطنت اخروس بیونانی کثیری بری است اخروس بیونانی ناکو است اخده
بلغم مصری بسیار است اخیه حودل برشت اخیه کرات برشت اخیه طوس
کرنب بریت اخروس نهایت فتره کندم صحرابی نیست آن کنار آبها بنشیند بکبک
ارزن و ترش سیاه و ریزه و کلسه غلبه و غرضش در ادویه چشمه و کوشش مستعمل و قوه
مخففه محله و قابضه است اخروس اخیه طوس است در کله عربیت بغدادی اگر سحر
نامند در اول سرد و رسیده آن در دریم تر و شکن حدت صفا و عین طبع و در آن مایه
و آب بزرگ آن کشنده گرم معده و نارسی آن سهل بصیر و قاطع فی و در آن مایه
و صدف حلقه و آب الوچه رسیده همه سرفه و حار و صدف بنایت نافع است

بک اصل میروند و شاخهای اسفل سرخ و مجوف و برکهای یاریکم و در از تر از نوع نباتی
و مایل بسایه و وسط و پشت برکها محبت اطراف برکها تند و زوج زوج بر شاخها بسته
هر ساقی ششده شاخهای بزرگ و گلشن لاجوردی و بعضی گلشن زرد و بخش نقد زکشی و پر شعب و فرق
در میان باقیم اسفل و قدریون است که این ابرک نرم و در از و بزرگ است و مقول و قدریون
است و حرارت برودت معتدل و در دو خشک و در صرع و لقوه و او جاع بارده و صداع و
و مقوی معده و محمل و مفتح و در بول و ضا و آن جهت گردن افغی و معوط آن جهت لقوه و طلاء
خاک آن جهت نوصیر چشم با رفید و غرغره آن با اصل جهت تقیه طوبات و مانع نافع و مضربه و محمل و محمل
و قدر زهرش باد و متفک و گویند صبح آن تخم خرم است و قسم دیگر انبساط یکبار با شاخهای آن
بر روی زمین می نشاند و در کش مایل تند و بر روی کل و بسیار شبیه نوع نباتی و از آن بزرگ و با حرافه
و گویند بی کل نیست بلکه بکله نیت بزرگ و چسبیدن آن با شاخچندان مری نشود و در سیم کرم و خشک
و جهت سموم و اورام بارده و رفع آثار و جذب بچکان و خارا زدن نافع و ضا و عصاره آن بر کرم
قصب و کرم و مری باعث حرکت عظیم با حشر بران و مایوسا از اجمال مراد و مطبوخ خشک از اجزاء
کنند و برین اثر ضعیف است قسم را برک مایل تند و بر و خارا ناک و مرغ و ساقش شتر دارد و در کما
بر روی زمین در خرم کرم و خشک و با قوه سمیه و درون ترین اقام و مقوی قوی و مسهل و زیاد آن کشه
و اضافی یک آن برف را با نیت بزرگ و شیران مطبوخ جلد و مولف مایع گوید که چون سه متفک آن
از چوب شتران آب از با نفع نباشند و از عقب آن مایه شود بخورند و جمع کرم معده را دفع میکنند و در کما
نشد و مولف نکرده این خاصه از نوع نباتی فی فکر کرده است و این نمیدر معنی بفرااید که قسم آن

الفار

الفار غیر مرغ خوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر شود و چندین بخش متصفه
دیگر و از جمله ریاحین و با عطیره و برکش شبیه بکوش بوش و مایل تند و زیت و کل این سفید مایل
و بخش شبیه بجم بجان و شفاف میباشد و شوش قول صاحب اختیارات نبات طرود و در از آن
بنده بر روی صیقلی است از آن عمر عصی الزاجی است از آن نوع از الفار است از آن جهت
عبارتی نایب است از البعد معبر بر روی مزار از اعلی آن الفل لوف الکر است از آن جهت
نوع برک سن الحالت از آن لوف و از آن لوفی است و گویند لسان الحل است و بلسک بر اذان
المرال گویند از آن لوف است از آن لوفی نوعی از ابر و نیت از آن لوفی الحیه القیس است
از آن لوفی بر مانی ارمانی مانند و از آن لوفی و شبیه بقرینه و با عطیره و نبات آن مانند وین
و نبات آن بعد زری و برکش نمره رنگ گلشن کبود و بی غر و متفک است مایل بر روی
میباشد و در اخر و دریم کرم و خشک و نایب مناسب فلفل و در اجزای مقوی ل و حش و معین
هر ضم و جمع قوتها و جانس طبع و مانع است از خنده و اکل و مد و فضلات و ضا و آن جهت نمود
اورام و اندام فروج و منع بعضی اعضا و گویند آن جهت بقوه نافع و مضطرب آن جهت
استحکام لته و امراض دندان و طلای آن جهت صلاح ناخن و مایل آن جهت قطع بکرات کرم
و بوی مانی و رفع رمد بار و نافع و مصلح و در و مصلح کزیره و قدر زهرش و شفا و در کش سینه
و در روی مانی کبابه از قیون مویب از آن لوفی و مانی و نیت زغری و فلفل و مری است
و قریب بر روی و برکش مایل با سدره و اکلین آن مایل بر روی و بخش نقد زنده و از آن لوفی گویند
و سبیه و بخش نقد زنده و از آن لوفی گویند سبیه و نیت علم و بخش نرم و سفید و شیرین و در کرم

الفار در کما

فمع

و خشک و لطیف و جالی و مجفف و در امراض و مان و دندان و در دینه و نفث المده و کین و
 مفصل بی عدیل و غیر طریح ان جهت غیر البول و عرق النسا و ضا د ان جهت سوختن اش و مفصل
 و شقاق و قرحه را که نشانی که از برودت باشد نافع و مضر که مصلحت و غنها و قدرش را شرم
 و بهر شخ است و مولف تالیس که بیکر که خشک و دیگر از وی باشد که برکشیده بر که و و از ان که برود
 و مایل سیاهی و مرغ و خش بر که و سفید و مجفف و قاص و محل و در ورک ان که است فروخ و خسته
 و بهر سو خا و یازه آن و طلا و ورق ان جهت در و مفصل که با کله باشد و جگر و درم و از ان مائل
 حب الصنوبر پوشیده جهت تقیه کوشش و شفاست و بیوانی اسم نبات که بری و بی باشد
 و بری ان غیر معمول و بیانی از ان که برکشیده بر که اهل و ساقش مرغ و بعد نصف دراع و غلاف و غیرش
 شبیه غلاف بی مایل لطیف و محل و خشک و سیاه و در از و تخم بری ان سدیرو و غیر و کوبیده و شش و خشت
 تلقین است و برسم کرم و محل و جذاب که یکدم آن با شراب نبات محک و به و ضا و مطبوخ ان محل و را
 بفر و حار و بیجان و خا را زدن و محج و چنان و قطره آن با محل جهت قرحه شفاست و در بیانی
 بله و بیانی نبات شبیه بکبر و سار و زدن و لا و شست و در غاب حرارت و اجتناب از ان و
 مکر در اطله که مصلحت است استقامت نماید و مولف اختیارات که کوبیده و حار است و سندن آن
 قحط مرست و صاحب مغر کوبیده و خا را از غلاف بیاید و درخت موکت شجران که بدوخت انار
 و برکش عریض و خزان نمیکند و خا را در و و کش مایل برخی و فرش بقدر بطم و بعد از رسیدن سیاه
 و با اندک صلاوت است در اول کرم و در اخر تا خشک و جلا و محل و مقطع و فتح سده و جگر
 طبابت از جهت ریح و غلبه و نهاد و مطبوخ ان در و غنی و بیون جهت تحلیس و درم و کرم و کرم و شفاست
 ان که

فصل
در
تغذیه

آن جهت غیر البول و تقیه نشانه و تخم ان جهت تقویه معده و دفع اهلک نبات و دفع و ضا و بر آن
 محل و مانع زلات و ماثر او فوله و سواک کردن بچوب آن جالی دندان و مصوی نش و اکثر ان
 موردت جوش نبات و سح و مصلحت کثر او قدرش از طبع و نصف رطل و از تخم تا سید درم و بهر
 صند است از ان که بیوفه فارسی سنگریزه ای بیک است و زدن و کوبیده محرق ان لطیف و طلا
 آن باب کثیر و مانند آن جهت اورام حاره و با محلات جهت بردن کوشش و زیاده و با قیو طریح
 رو یا سندن کوشش و با مدت جهت بریزانیدن حصاة و نفث و جهت ناب از خوردن او و طلا
 از مویب از او بریزن و بیانی است بفر برنج نامید و در و غم خشک و در حرارت و بروده معتدل
 با خاصیه در محروم از حار و در بار و المراج برودت اعدادت میکند و طهر از جهت این تا نثر
 و اکثر متاخرین مرضی امروزه از برنج نهاده اند و مخصوصی از ان که اندر جهت در مرضی اعدادت
 کفیه نهاده و در مرضی کفیه متوافقه شرط و حکما و متفق اند بر آنکه ان باعث طول عمر و شفاست
 و در حدیث نیز آمده که در برنج اندر از جهت کثیر و از ان که کوبیده و برنج سرخ فارسی
 قحط شتر و سفید در تغذیه قویتر و نام آن سده و قابض و به تنهایی قتل غذا و جهت حیر و سهل
 و موی افتراق جسم و امراض کرده و نشانه سفید و بهر و شکر کثر غذا و بهر و سکن بدن و مولد
 و با و غ تازه و ساق سکن حرارت جهت اسهال صغری و و لنگی و نشیان نافع و با شیره جهت جگر و
 بهر کرده بر و روغن نافع مغض و اکثر ان مصلح حال بدن و زدن و خا را در و خا را در و خا را در
 و برن و اهلای خوب و مولد قوی و سده و غفالت طبع و مصلحت نبات سندن آن در آب خا را در و خوردن
 آن بهر برنی و چون در آب قوی و نشانده سده ان سکن و است بدن اب طبع ان شل و سکن

بنوشند چه سنگ کرده مفید و چون خوف از آب که نگو در طری بسوزانند و با روغن کل سرخ طلا
 نماید و به رو باندن موی سر بسیار و نوثر و ضاد خاکستر اسفودان آن محل خیار و رو به آن جهت
 شقاق و منع رگین مو و بول آن جهت بصره و سر کین آن بعد رنمدم تا بکدرم شش ماه پس
 البول و بول در فراش نافع و نفیس هر دو چشم آن صورت همیشه در نظرها و مولف تذکره گوید چون
 بهفت روز هر روز و وجه از معبر آن داد و اوقیه شترانه بهوشند منع سفیدی موی کند و محبت
 و مولف جامع الادویه گوید که چون خصیه او را بشکست و روغن کسود نماید و دود آنک را در هوا
 نماید و نفوذ محبت و خورون آن با روغن سد اب چهار اوج شکر از موده است و بلینا گوید
 که چون زهره از آبوشند خواب بر آن غلظت کند که تا سر که باوندند و شقاق نغزاند و بوشند
 و بهر مایه از آب سر که با هر جمع محبت و گوید چون زن فرج از آنچه تا و نهاده در حال آستی کرد و بگویند
 حویل سر کین از او در ناپ بسیار نوثر و نفیس و شکست کعب از آنکه بکشد رفع چشم بهر صورت است
 و بهر صفت صدفی شکل این بر خیزد و بهر افراد و چیز سبز مانند برک افشان و سران در صلابه
 سنگ و درن ستم قنای و در نهایت حرارت و احواق و ضاد گوید آن در تنهایی و با تخم انجیر سبز
 موی و بچین طلای روغن طلخ آن و سوخته آن بجای با صره و دندان و طلای خون آن جهت کلف و بهی
 یافت و خاکستر سر آن با بهر خرس و بهی جهت و از الغلب لغایت مفید است و این نمک طلا را
 چه که برین زهر فاد زهر سرع الاثر میداند و حقن موی از آن جهت موی و آن زهر است و بگویند
 از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 است از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند

از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 رو بیاست که ماهی رو بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 خاست از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 و از رو بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 طین تمویات است از قب بصری بکین صبا است از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 نوره است از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 سفوف قدری است از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 مرما بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 علق است از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 موی است از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 بیونانی اهل است از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 است از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 رفت و رویت از آنکه بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند
 بپزد و بپزد از آب است و چون بپزد و بپزد از آنکه مصطکیت را با بهر موی و بگویند

و بعد از شش شنبه کند در قوه و باز طوبه نصیب وجهه امراض برده و در رفع طوبات از مصلحت است
سفید است و بکارهای شیریند گوشت آن در بطن و مورت شجاعت است و ضما
به آن بر کمر و کچل و آن و بنشیند و مقعد مقوی جماع و قطران آن با روغن تخم انجیر در اصل
جهت نفوذ بعد از وطلای آن جهت کلاف و زهره آن مقوی با صره و اش سیدن یکد آن که
از زرد باشد باز زده تخم مرغ نیمه شربت جبهه کسی که از زبان بسته باشند گویند مجرب است و وقت استعمال
استعمال آنرا در جبین همان ماه شرط داشته اند و گویند جلوس بر جلد آن جهت رفع نفوس و بواسیر مجرب
و بسنج است آن با موی کردن اطفال پیش از بلوغ جهت از آله صرع و بخور موی آن جهت گرفتن سباع
و رفع تب بومی نافع و طلا پس و زهره آن بر بدن باعث گرفتن سباع از آن شخص و ضما و به
ما بین دو چشم آن بر روی صورت بخت در نظر نا و قضا حاجات و کند آتش قطره از جلد آن
در میان جبهه مانع کرم زدن آن و اگر کرم در جبهه موجود باشد باعث قتل آن و چون یکدم
سرکین آنرا در جبین شراب حل نموده بمقدار دین شراب دهند سبب رفع خواست ایشان گردد و گویند
بیر از او از خونس سفید جدا بیکر نزد و مولف جامع الادویه از آن در مطهر نقل میکنند که کباب خفیه
بغایت مقوی دل و با است و چون الکافه و با بوره سرخ و صطک طبع نموده خشک کنند و بر غل
زردن جوب نموده با آب گرم یا خنک بموشند جهت جبهه درد های درونی مثل قویج و نفوس بواسیر
و و جبهه و در در جبهه و زرد جگر بغایت سفید است و جوی جوی معنی صافطه الارواح است و آن
و آن کباب است بر کشتن شنبه در ک صغره و از آن در از زرد و بار یکتر و گلشن بل سفیدی و شش
واحد و با یک جوش و در قد کثر از شیری و فیه آن شرا کم از اجزای شنبه بودنی تخم و باطل

برخی و سنده طعم و باندک طعم نمی در اول دویم کرم خشک و گویند مرکب القوی است و اجزای
مارده آن کمر و این قول اقرب محل و مطلقه سفید شده و جایی و با قوه قابضه و مقوی بدن
و دل و جث و در قوه ارواح و دماغی معید بل و مانع عفونه اخلاط و منفع و منفعی مژه سودا و شش
و طنج آن در امراض سینه و سعال و نزله قویتر از زرد و صفرج و سهل نفوذ و سودا و مقوی است
بول و با قوه تریاقیه و معوط یکدم آن با عسل مقوی دماغی و اش سیدن یکدم آن با عسل
جبهه سیدن مغر که از ضرب و سقطه حادث شده باشد به تنهایی جهت عشته دماغی و در جبهه
آن با یکجوش که کما عسل رسیده باشد جهت برودت معده و بواسیر بغایت سفید و ضما و بخت آن جهت دور
مفصل و نفوس و نفوق و بطبخ آن جهت استسقا و درم بار و جگر و شقیه کرده و طحالی امراض نفوقه
نافع و با کنجین و نمک مندی سهل قوی و جهت صداع سفید و با قوه قضا و کنجین جهت صرع و با شراب
جهت نفوذ و در دغصاب و اضلاع و موم شرب و نافع و مضر صفراوی مزاج و مطنش و منغشی مجرب و در
مصلح سنگینی و گویند مضرش است و مصلح کثرت و صرع و قدرش از درم پنج درم
و بر شش در آلات نفس فزاینده و در تقیه سودا و استخوان و در اوست برای کل آن با شکر و عسل
که هر روز یکدم از کل آن خورده شود جهت رفع سودا و تفریح مجرب است و مولف تذکره گوید
که چون آنرا با نمک آن کشتن خشک و ربع آن مرر بخوش و شمع آن هر یک در صطک و سید کباب کنند
معجون کنند و کوشانند و هر شب در وقت خواب به اوست فایده جهت رفع نرلات و درم و تراب
و در جوی کرانی سامعه و ضعف با صره مجرب است و بوسه با صره و درم و فیه یونانی اسم نمک صغیر است
و آن نمکی است که بر روی سنگ سفید یک نوعی بر روی سنگ بل نرودی از تخم دریا بکشد و آن

و کت ار مرده را که سوس نامند و شب است بنوشاد و قوت بر اسکت اوست و بهترین اسم بک سوس
 که ز کهای نرزد قبیل غایر داشته باشد و سیم کرم و خشک و بالذبح و مخص و جبه قروح کند
 یا به عسر البر و الا نذال و بردن کوشت زیاد و با غسل منق زجهای مدیه و با موم روغن مانع آتش
 و قروح خبیثه و بار و باقی جبه نفوس و طلائی آن با سرکه چند سیر ز کرده و با صمغ البطم و ز جبه
 تخمیل خنار و مغول هر دو به سوس تخمیل اقلیم مطف و جالی بجز و جبه بردن باض و زخ انار نافع و
 یا خبیثه ز پره سوس قاطع خون امات است و خوردن آن با غسل جبه قروحش نافع و مورث سچ و
 صحن صمغ عربی و قدر ترش از یکد انگ تا بندرست اسفند باغ لغاری سی نور با بند از جمله افدیه
 و آن مرقی است که از ادویه حله و کوشش مرغ و غیران و بقول و اشک ان که طعمی غالب است با
 تربیب و بند لطف و مرطب و صالح لککس و موافق اوج سوداوی و صاحب سعال و قرحه و اشک
 است اسفیل لغت یونانیت و با غرض و باز دشتی و باز موش نامند بر کش شبیه بر کش
 و ساقی بکوف بنز نابل زردی و بختن مثل باز و بزرگ و بهوای بر سیر میانه و محتاج بعین سیر و جبه
 در زین نهاده وید سیم فاست و در اخ سیم کرم و خشک و بار طوبه فضله و در بول و جض و نفوی
 و منق اعضاء و جالی و جاذب خون ظاهر جبه و محرق اعضا و مطف اخلاط غلیظه و ترافی و تراف
 و جض نفس و سوس کند و ربو و استفا و سیر و عرق الف و حاصل و نفوس و درد کوشش و نفیقه
 و درد و بار و در نسیان و فی الدم و سکت نشانه و عسر البول و جض امراض سوداوی و قروح باطنه
 و محروم المزاج و اسهال و سوس نافع و شوی آن که بخمر گرفته در شش بکشد که بخیل منقش گردد
 سر و بات ستمست و سهل اخلاط غلیظه و یا خبیثه نفوی موده و چون تخم مرغ را در جوف آن که است
 بنزد

BLANK PAGE

BLANK PAGE

عبرانی می باشد و بر پایه است و فم از اسامی می باشد و برکت و کوچک و سیاه و ملکی
و دایره برخی و دایره برکت و املی و غیر آن یافت می شود بهترین آن ماده اشقر یا بل سرخی و ماده را چه که
در زرد و در دانه می باشد و باید جوان باشد و علامت خود را از این رنگ حرکت همیشه در بدن می باشد
و باید پیش از این برخی و سرخ و بعضی و جلدش صلب و مایل به تیرگی بوده از آب و معده و جگر و شش و
در ریه و در ریه ها می شود و بعد از رسیدن از زمانه طبع کنند و طریقی است که سر را با نمک یا نمک بعد از
از سر و در پایه یک ضرب قطع نمایند و هر چه کم خون و بعد از قطع حرکت باشد استخوان باید که در و پس از قطع
بست از او حریف از انداخته و بعد از آن استخوان را به آب و روغن و محلول است و چون
در شب و در وقت بیدار شدن و بکند تا آنکه اول کنند و از آن بعد از آن طرف صدمه دفع کرد و تکمیل بدهد و در
مجموعه این معجزه می رسیده است و از خوردن بسیار آن بدن منفعه شده مثل قشای هر وقت سر زرد و کم آن استخوان
منفعه لطیفه را سخن نقل و گفته را بقیه صدمه دفع میکند و خوردن آن جهت معومات می شود و معده و ضعف
و در و عصب و در و معده زیاد و خازیر و حفظ جراح و تقویه قوت های حیوانه و حواس طول عمر می شود
هرگاه بر روی یکبار تمام و نهید و نهید و گوشت خام آن جهت دفع سمیت افعی گرفته و فم را با نبات نافع
و بچه و از اشک و در آن یک کفیل خنار بر و اوجاع مزمنه بارده نافع و اگر آن حق اخلاط و مصدق و ملکی
نیز و در بیهوش است و چون مفت عدد غرض بر زبان لبسم سرخ از غولانه خفته کرده باز که هر یک کرده نهند
بستن آن برسان را بر کردن معجب خنای جهت دفع علت مایه می جوبد استخوان و نمک افعی که حریف از
بر کرده باشند در افشا صغیر از گوشت است و قوس افعی در افشا قریب بان و طریقی سخن آن است که بعد
از اخراج جلد و چوبه بار با بیهوشی و خشکی که در در یک افشا با سر و قوس دار با افشا را که از آن

وزیاده از یکدگر منفع و در درم آن کشنده و بیش برش آن بر رنج و بکودن سحر
 و در چشمت طبعش و کافور و کبر است افندی تخت شیشه بخود حب المیم و
 پوشیده سوی سب با عطریه و بنایه سرخ و طمش و بنایش بقدر رزق و کس و مثل برک بادام
 و کلس سفید و غلاف تخم آن سبب غلاف بزرالنج و از مندر خیزد و زرد و سیاه آن رجون و کون
 آن قسم کوچک کباب است و در درم کرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و منفع
 سده دماغی و تریاق زهر غریب و قیلا و محلل ریح و منشی و باقوه فایده و منفع سدح و مقوی دماغ
 و سخن معده و مقاوم سایر معوم و آرد و غ ادرنده و طلای آن بار و غن یسوز در حال رفع درد کردن
 عرق میکند و صید و مورث حاق و مصلحی روغن زیتون و قدر شش باد و شفا است و بعضی
 گویند افندی بر کجوز است و صلی ندارد و اشج موب از خشره فارسی و موب و عصاره میوه
 مخصوص اب فوکه است افیلون سبب و او اسم شج حب است افق سیقون بونجه است که
 فین بنویس با جند قوتت افریون فرقیونت افرمون نفع است افایون و بی است و گویند صمغ است
 اسم فرقیونت افیس اسم فرخیونت و افریونت نر گویند افرو دیکان قسم اول و بعضی صفت است افاسون
 اسم و فرقیونت است افلاطون مقل افرت افرو دیکان قسم اول و بعضی صفت است افادیه و افرو دیکان
 که در طماها کنند افیفر و افیفریون است افریس اسم بونای جواد است افیقس اسم بونای
 عصاره است افیور بونای اسم گویند است افیور بونای سیونای تخم خزاری است افینون
 بونای ما و او در است افیور بونای افیور بونای است افیور بونای سیونای سداب افیور بونای
 و اسم بونای بونای افیور بونای افیور بونای افیور بونای افیور بونای افیور بونای افیور بونای
 سیونای

افیور بونای

سیونای

اگر فم کرفس است اگر اکرم تر که وجع است اگر بفتح اول سکون یا استسم
عود است اگر بفتحه سندر حوز است بفا سر و دینه کوسفد است کرم و تر مصل
اورام صلبه و ملین اعصاب و چون بکشد دینه کوسفد تر از سر حقه کرده هر روز یکبار با قاف
و بخسبیل و تر بر نه و نه مانند جبهه رفع غرق النسا محب التماس و چون دینه را ورق کرده بر نه
بند نه دینه متعفن شود جبهه تشنج پیر و کز او و لو از تجرد موجب و در برضم و مکرر و در غذا
و مضغ قوه با ضمه و مؤلفه که کوبیده کباب باشد که در بر و موجب فجا آن شود و مصلح الکفاح
و سر که و او در جاده است الیوم بیوماه اسم سائیت کمتر از ربع مایل بر خورش خدای آن پاک
و صلب و پوست آن سیاه و بر کش رینه و کلش نرم مایل بر خورش در رویش شبیه بچند رو طار
و تند طعم و تخم شبیه تخم افیتون و بفت آن ریز از ده و کنار ابرها در بیم کرم و خشک و جاله و
و منقطع و مفتوح و بکدر هم از تخم نادر و متعاقب با یکدیرم نمک چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه اصل
نور سودا و وجه دفع جفون مستحکم مرفوع العلاج بنایت مؤثر و دوست نج آن درین فعل قوی و جبهه
برقان اسود فافع و موثر سحج و مصلح کثر اوعصاب و قدر زبرش ناسه در هم باشد و او دستخ
اگر نادر و در هم است الباء بعده اسم درخت خار دار است شبیه درخت آترج و بر کش
ریزه تر و شبیه بر کش زیتون و خارش شتر و نظارت و بزر آن زیاده تر و ستم کل حیوان
و از آن تر و چون داخل غذا کنند حیوان که بخورد در ساعت میرد و اگر بکشد
بخورد در ساعت گرسنه و بفت زبون ترین این نبات بلاد تاهمه و جبل شراست
اوس الیوم بیوماه معبر به ببالکلب است و آن گیاه شبیه گیاه پنه با خوشه

الملک

و بر کهار سفل آن سندیرو و با بی بر که تخم شبیه تخم ترمس و آن در میان دو پرده است
ریشش با بی بر و در خرد کوبیده نو عراز عکرش و ریشش است در دویم کرم و خنک و جاله
تا در مصل او رام و با شوگر آن جبهه و درم صلبه عجب النفع و با بخار جبهه کردن بکشد و با
محب و استه انده مصلح و مصلح و زنجبیل و قدر زبرش تا کفالت النخ بلایم ساکنه
و نون مفتوحه لغه یونانی نیز الاصل است و آن نخ نباتیت شبیه زردک و ساقش بطور
و بقدر شبر و کلش سفید مانند گل زردک و تخم سفید و طولانی و خلال دارد و طول آن که
ا برنج و بر سر نهایی آن قبه مثل جوز و بزرگ آن نمند و در او دریم کرم و خشک و با یک
تخمی مؤلفه نکره سرد و تر و در بیم میداند و با خیمه تخم از جبهه شرا در خط که باشد موجب
میداند و باید روز اول بخورم از اباره اوقیه یکجانب نوشند و در دویم بخورم و در
بیم بکدر هم و یکمفای ک و و ثرواقی مرکب که باشد با شراب عمل جبهه قوط شبیه جبهه است
انه و نج آن جبهه تقطیر بول رطوبه فست الوالی بیوماه بمعزل تخم و آن رطوبتی است
شبیه سیب بیکه از ساق درخت حاصل شود و بهتر آن براف و صاف و شیرین و غلیظ است
در بیم کرم و در دویم ترسه اوقیه آن بانه اوقیه اب مهل فضول خام و موه صف و خلاط
ر ریه و جهت جبهه قروح و در دفع مصل نافع و در غش که از شهاب درخت از جوش نیدن آن
با روغن صلبه زطلر آن جبهه در رخصب و جبهه تنفع و الکحال آن جهت طفت بضر نافع و لو که
راکلت و صدای بهم میرسد باید بخوابد و حرکت نکند و مصلح یکجانب و بیه است اسفان
بن الاصل است الیما بیوماه خطر است آنج زعفران است الط مسنن البون

معده بعدیل در وقت که باریک شود و با پوست پیچ منقبض باشد و آب شیرین را با مثل آن غنچه
کند و بر بنون جوشانیده باشند چه تقویه بود و سببه کردن و در دایانیدن و رفع عیال و تقویه اعصاب
و خروج معده و رتبه نهوض اطفال محبب است و از و چون بخار آب آب خضاب کنند و بر سببه
کند و بعد از ترش اسه درم تا چند درم و در مطبوخ ناده در دم و مضر بر زو بود و درین و مصلحت علی و سنبل و مغول و
و مصلحت در غن بادام شیرین و بولش در اکثر افعال برنش منبسط کابلیت و آمله پرورد و طبع و تقویه اعصاب
باطنی و داضمه و فاعل زلف الدم و جبهه بر اسیر و نو صیرافع و در ادوات آن حافظ سببه می موت
درخت خمار در است و غلبت آن بادام طبع نامند و اهل بادیه و کوه و غار سی میخنان گویند و قسیمی خمار تر و سقش
زنگ و بسیار بلند میشود و صمغ آن غده و غرش اقرط و صمغ نامند و عصاره غر از انقا کوبند و قسیمی خمار
سبب و از آن که حکم و سقش بطور در اول سفید و چون کهن گردد مثل انبوس سیاه میشود و بان بود و انقا
را دماغی میکنند و برکش در هر دو قسم ریزه تراز بر کش و ککش سفید و غرش مثل غلاف با قلا و لوبیا و در آنها
آن پس و بقدر تر میس و رخ و بان پوست حیوانات را دماغی میکنند جیب اجزای آن در دویم سرد و خشک و فاسک
فضلات و رادع و نطیل طبع خمار و برک آن جبهه تقویه اعصاب و ستر خیه و است میدانان فاعل اسهال و نفع سرد
و ضار برک تازه آن جبهه النحام جراحات و دفع اورام و جلوس و طبع آن جبهه سرد و معده و رطوبات
رحم و ترش برکش جبهه و بافت قایم مقام ماز و عصاره برکش و غر تازه آن فاعل زلف الدم و نفث الدم
و است ساق و شخ آن جبهه قطع خون جراح تازه بسیار نافع و عده اجزای آن در غن شخ صنغان است
و جبهه ان محلا و سنن ان جبهه است تمام نشد و در آن آن مقویه دندان است و آنچه اکثر اطباء در کتاب ادویه
مفروده ذکر کرده اند اشتباهه بنور که قرط و میخنان و طبع غیر یکدیگر باشند بعد از قایل رفع اشتباهه میکند

یونانی است اکلاو یونانی است البوی یونانی است کجاست السنین
 یونانی است امقطون یونانی کجاست اکلاو یونانی است السنین
 است الاطین بدایت کجاست مولف جامع الادویه که بدایتش بر پیش است در کل
 و در بلاد عجم کازاک نامند و مولف اختیارات نوعی را مخلصه نموده الامون یونانی است
 الماس نام است البیطوط کث برکت است الاکلند اسم ترک در اچکت الوه
 اسم فارسی عقاب است اسم ترک که تفاحت الاکلند بعد و یمن فاش است الک اسم
 ترکی فحش است اسمی اسم هندو از اکث است الاجی اسم هندی قافله است الماقن بنویا
 به اسم است آبلج نردخت نرد و سوزفت و مستعمل از ان مشرب بدانه و چون در شیر
 بخند شیر آبلج خورند و گویند نرط که تازه از اجند روز در شیر خورند و بعد از ان خشک
 و یک در شیر پرورده نشود باشد بخ و بعد غرض در دویم سرد و در سیم خشک و شیر پرورده در
 اول سرد و در دویم خشک و غرض و مانع بخن سواد بعد و انما و حاد و اخلاط و غرض و
 و اخلاط سودا و بروج و غلبه سودا و محرک باه و قاطع غش و تشنگی و آب دین و خون بوی و سرد
 الهم و مخفف طوبی بعد و مقوی دل چشم و معده و جث و اعصاب ششی و سهل سودا و طعم
 رقیق و معروار و کنار و آب به قاطع اسهال غرض و مکن حار و جث و آب بدن سفوف آن
 باقی با سوبه سرد و بجز دم باب که هر سه و چوک بوی و سرد و معده و با صره و با و
 چشم خوب و نظیر آن که گویند خبائید باشد بعد از آنکه باقی عین از سوده است خضرت
 هرگاه بعد از دو ساعت آمده باشد از سوده تا سه بار آله تازه کنند و شربت معمول از آله و شربت

الف مع الميم

اندر این پودنه شربت برکشیده برک کبر و اگر رک آن باشد و غرض بقدر
 که چک و با سفیدی غلبه و سیاهی کمی و آن را شیش میکنند و نسبت آن اگر بقدر شربت المحدث
 و آن نوعی است و نوع ابوب و شیشه اشپنج نامند در اول سیم گرم و خشک و منفی شده و لطیف
 و محلی و مقوی حکم علی و اورام باطن و سکن بخش که منفی و خشک در غلاف و بقدر در آن
 و با سبزی خوشی و آب تازه و آب مطبوخ برک و شش آن جهت دفع سموم موم و کدو
 خصوص کزیدن شکم و یولده عقرب و ضار و شرب آن همه اورام و جرب با بس و غریب و فوق
 و طهارت آن جهت کلف و فطر و صاف آن جهت صاف چشم و زرد و رگش همه جراحات تازه و قد
 شربت در عصاره تازه آن صفت دم و در مطبوخ آن چارده شفا است **اسنوخ** بعبه بر موم و زنجبیل
 و آن شربت میان شکر و گلاب و شلغام میزد و در دوجوف و نسبت آن شکر و گلاب و کبر و صغیر
 میباشد و صفتش بقدر کثیر و زیاده و شش خشی و بطری است و در ساق اقی شفا بسیار
 مجتمع رویده و بند در و چون کشی میهند بندار هم جدا شود و برکش مثل رک زیتون و کش
 بقدر خود و سرخ و بعد از خشک شدن سیاه گردد و بخش خشی و صلب مرکب القوی و در اول
 سرد و در دوم خشک و قابض و مقور اعضا باطن و مانع نزلات و با شرب قابض همه اهل و
 طبع آن جهت نفی و قبیله و منع علی شانه و کرده و مطبوخ آن با انجیر همه سرفه و تنگی نفس و چون
 از اجوش نذره اب نصف سرد و صاف از آن غلیظ بنوشند همه جگر و جث و دل مفید و درگاه
 باب انکو بکوشانند و هر روز تا یکم غلیظ بنوشند همه فرم کردن بدن لاغر و شکم بی
 رخ و تنه رح و در و کش همه قطع زرف الدم جراحات و رویانند کوش و شربت

و قدر

و قدر شربش بجز رمت و صاحب ندگره فست اسنوخ را بنحدر در اندلس سید احمد امارین سیوفا
 است نسبت از نوع فیصوم و قدش کمتر از درعی و برکش یک و پراکنده و قبه آن مستدیر و سفید
 و بعضی سرخ و بعد از فست و بر کرده دایره رزدی و بخش یک و نسبت آن کوههای با جکل و در بخش
 بسیار و نامند و در ملاد بروم و در یک جهت تاج از آن ترنم میدهند گرم و لطیف و مطف و مطف و مطف
 در بول حیض و مانع رختن مواد معده و شش طوبه آن با العمل و محلی آنچه در معده و شش میخندند و با
 مروج باب همه قطع زرد مجرب است و استعمال از آن قبه آن و کزاشن در میان جامه مانع کرم زدن آن
 و مضمضه معده و صفتش اب به و قدر شربش نه قرط است **الکلب** افینقطن است و موف جامع بغدادی
 غیر آن است **ام الکلب** شربت سیاهی بقدر در عرمل زرد و برکش شیده برک لاغری و با نکر اخنوخ و کش
 زرد و شبیه کل لاغری به بود و نسبت آن مرائخ و در بلاد مصر بسیار است و عصاره تازه از آن و شفا و برکش
 از آن در دم همه کزیدن سک و روانه و قسم مار و عقرب مجرب است و باید بار و غنای بنوشند اسما
 جمع مساوی آن روده حیوانات از جده اعضا و غصه و قلیل الغذاء و در مضمض و در سیم سرد و خشک و موله قوی و کش
 جو از شربت و شرب اب مطبوخ آن با کوش و سرکه و عفران و او در چهاره همه معده که صفر از قوی آن شود و
 فاضل **البرجاس** بفارسی زرشک نامند و موقوف است بر طلق آن مراد و آن بیرون کرده است در بیم
 سرد و خشک و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع رختن مواد با اعضا و قاطع صفرا و شش و سکن
 حرارت معده و جگر و غلبان خون و با او و چهاره خشیو مثل سنبل الطیب و مثال آن منفی شده و جگر و
 جگر سرد و تر و سبب راحت و همه اسهال که از سردی و ضعف جگر و جث باشد و با او و چهاره جث
 سبب و بی و با سیم و مقوی با ضم و آب آن مانع از غشیان و با عفران و جگر مانع و در آن نه تنها

مفصل فی شریک سجد رحم و انصاره آن و پنجاه نایب شده در هم و بدین آب انکسور مطبوخ باد و چنانچه
وزعفر است و چون گویند آب انرا با شکر شربت سازند چه ماسح و یا موی و او سوداوی بغایت
نافع است آن چنان که کوشش آدمی سوله ریاچ و کشنده و ضار دان جهت شقیقه نافع و استخوان
او سوله امراض مملکه و دود است آن سورت کوری و زرد استخوان بوسیده آن در منع زردی
اکله جرب و آب سیدن استخوان سوخته او سه روز هر روز کمقاب مثل آن بکر جمع و عرق الب و مفصل
بغایت از نموده است و آب همین ناستا کشنده گرم و هوایی که در کوشش فیه باشد و تریاق کریدنی عرق و بیدار
و کشنده بار و هوایی که جهت بول و انار قروح و طرد و بیاض چشم و با سکرین عصفور جبهه طبع نایل و قوبا و تنه
جبهه قطع نفث الدم و اندام جراحات و باطل جبهه کف و جلا انار قروح نافع و ضار کند مضمض نشانی
خصوصا که ناستا باشد جهت نفع و تحمیل او درام و بسین دندان بر بازوی چپ سکن در دندان و جبهه
دشوار ازادن و دفع خرف و شتر و زهره او سمن برین و خون حجامت و فصد سکن نفث و مفصل و عرق
و آب سیدن آن سورت بلاد و خون حیض تم قنای سورت جزام و بطلای آن سکن در دماغی صعب
و حصول آن نافع محل و بخور است حیض را جبهه رفع آب از جرب و ناستا اند و بول انسان خصوصا طحال جبهه
نبرد کند و جرب مضمض و جگه و قوبا و قروح خسته و عرق نفس و آب بخور و باطل جبهه یرقان و قنار آن جبهه
بیاض غین و نکات منعقد از بول جبهه رفع بیاض چشم جرب و در افعال مثل شیر زرد و در ضاعت بول است نفع
طفل را که غذای لطیف داده باشند و خشک کنند نفث آن در حلی جبهه خاق و ورم کلو و بستر و ضار
باطل محل قوی و طحال آن جبهه جرح و جراحات و التهام آن و دفع عفونت اعضا و آب سیدن تمهیل آن
جبهه یرقان و قطع اسهال دفع سمیت جرحت زهر دار و قنوج و جگه بعد از باطل و ناستا جبهه کریدنی

[illegible]

منہا

نمودن آن که در کرم خشک و منقح و محل و بدن طبع و مدر است و بعد از طبع باید شعله که
 قاطع آنها و نورش نهاده میگردد او نیا بیومانی اسم عصاره نباتت نیست آن بودی که
 قریب به کشت قریب بر کشت که در سرور اخ که کوبیا کرم زده و کم آب در ریزه و کلش زرد و در کشت
 یکم با کرم و تند و جگر شمشیر و سق آن و سلاق و در معده نبات باغ دانسته اند و بعضی اصناف نموده و عصاره
 خنثی و غیر آن دانسته اند و مولف نیز کرده تصریح بعصاره مذکور نموده و میگوید این است او قیمن سونا
 با در حیت او در آب بیومانی کرفس جلیست چه او را بمعبر صلی میگویند کرفس است او زر بیومانی است
 او زر بیومانی اسم اصل است او مار یا سونا عصاره قمار الحار است او کوما یا بیومانی که کوما
 او مایه بر که اطریه بی ترشی کوبند او مایه سونا و من علی است و عمل او د کوبند و آن روغن است غلیظ
 و با آن که شیرینی و از ساق درخت حاصل میشود و هر چند گفته اند که بهتر است آن اوباست و گفته اند کرم و زر
 و جگر برب و در در فاصل و ناریا چشم باغ و بیست درم آن باب سهل قوی بلغم خست و صورت نبات
 و سنی نیست و مادام که عمل آن نام نموده نباید بحواب رفت او بیاس بیومانی او حیوان است او مایه بیومانی که در
 است او زر بیومانی از است او بیومانی که خمر است او مایه بیومانی که داذی رویت او قطره بلغم غلیظ است
 او زن بوف الصغیر است او بیاس صغیر است او زر یا با سر سونا غلیظ است او زن بیومانی که در
 است او قیاس بیومانی که در است او غلیظ بیومانی که در است او مایه بیومانی که در است
 او زر بیومانی که در است او بیومانی که کرم العنب است او جالبه بیومانی که در است او میره
 بهند است او بیومانی که در است او قیاس بیومانی که در است او بیومانی که در است او بیومانی که در است
 العلوی است او بیومانی که در است او زر که اسم حیت او زر که اسم حیت او زر که اسم حیت او زر که اسم حیت

الکرم

اسم است او سبندی اسم نجست السجج السجج صفر بهند است بهرن آن بالیده زرد و ابل
 برخی با لاسه در اخر اول سرد و در رویم خشک و سهل به صفر او بلغم رقی و مقوی راغ و معده و منقح سده و مطبوخ
 منقوع آن بهتر از جرم است و جرم آن و سایر طبایع محدث قویج السجج دفع رقی سونا مانع غلیظ و مجموع آن
 حواس و فطن و در خفقان و صداع و غشيان و جوام و حیات مرگبه و در سرد استقا و بواسیر و راح آن و منع صعود
 بخار و باغ و نصفه نیک و خرد و طهارت نایره سودا که از احراق صفر با شد باغ و بعضی در حیات منع کرده اند و انقول
 حقت که آنکه خط غلیظ صفر او بلغم رقی خود باشد و بدستور در حقه منع نموده اند و در شرح سبب در قواعد
 علاج سرسام صفر او بر کور است که بهند در حقه آن باید کرد و انقول بهندیده است و صغیر در حقه اسهال که بهندیده
 و نهایت وجع المعابره مکر کرده و باعث رفع علت شده و استدلال باغ سبب عصر آن صورت دارد در حقه را
 در فضیله است نه سبب که باعث انضمام و بقا بر او غلیظ گردد و خصوصاً که با او به مدینه و مفتوح و جاذبه اضعاف آن
 باشد و عصاره خشک آن قوی الفعل و قبیل المقدار است و در صورتات مذکور میشود و زرد و بهند و زرد و بهند
 و خفیف طبوبات و صده بصرف باغ خصوصاً هرگاه در غیر کرفس سوزانند و بدستور قطره آب ضایع شده آن محل ناله
 دارد و سون آن و دانه آن همه تقویه و خون بن دندان و رو باندن گوشت آن مفید و مضر فلفل و مصلح
 و بیست و مصلح قبض لازم عصر آن روغن بادام و قند و برنجین و قدر شربت از جرش یا بجز درم و در مطبوخات منقوع
 از ۶ تا ۱۰ ام و بدش در غلظت اسهال است انار و کوبند و بعضی و اخراص مجرب است سرعت که اختن معادن خصوصاً
 حدید را السجج بهند و اسود نیز مانند بخار بهند سیاه است آن پدانه و بقدر موی سیاه و بهند است در دوم
 خشک و در رطوبت اول سرد و سهل سودا و نقر خون و روح از خلط سودا و در حبه بواسیر و نفوایح و در کسر رطوبه
 معده و جوام و بود اده آن همه اسهال مفید و نگاه داشتن آن همه در دانه باعث سیاه سوز و تقویه آن و تقویه

علاج سوختگی
آتش موجب

[illegible]

دہان

رمان بسیار نوز و نصفه طبعی نهی در دندان و جلوس آن چه احسب جیغ و ضاوتش همه در دفعات و طلاء آن
 چه جرب سودا و زخمه و نارخار و اکله و رفع لرز و تشنجه و بامک همه خنایر و سه درهم آن با سدر هم نظرون همه
 زخمه اسهال و کینکال نظرون همه رفع خضرو سماروغ و لعوق آن با عسل و غیر نفس انصاف نافع و مفورک و مصلح است
 عربی و کندر و ویش و وزن آن ابریشم و دونهش آن پوست ریخ و قدرش از خشک آن آدهم و از تازه شش تا امان
 و گویند چون کینک خ از ابارش و تخم خشک کرده در بارچه باریان ابریشم بسته با خود نگاه دارند باعث محبت و لیا کرد
 و بخش در اخلاص ضعیفه از برکش و کینکال آن همه لرز و تشنجه و غصص و نفست و قدرش از دوشنکالت با کنگره
 نوعی از ریحان و در بوشنیه بان و سربا بل سفید و کرش لنگره و زریف و بخش از تخم ریحان با سید و در دفعات
 زخم نامعلوم و همه اسهال معده و مور که از اسهال باشد با کلاب مجرب و غصص و زهر سفید و قدرش از دوشنکالت
 و بیش تخم ریحان است با درج لغه نظرات و بعد حرکت و بغار سر ریحان که هر مانند نوعی از ریحان و کرش ریزه
 و شش مرتبه و پرش و کم بو تر از ریحان و کینک یا بل بر خور و در هر ریحان اگر مانند و بر و سانی می باشد و غیر است
 نه بمر و طاهر بخش شیر است که از شیر از مر آنند و با شرب قند بخورند در دویم گرم و در اول خشک با طلاء
 و صغیر و مقودل و نم معده و تهر و در شیر و بول حیض و عرق و منج و محمل و اورام و استنک کوبیده و کینک
 قور و طین طبع و همه خفقان غش و غیر نفس و ضعف جگر با روده سبز و تقویه قوه شامه و ریزانیدن سنگ مثانه
 و معوط اب آن با سرکه و کافور همه رعا ف و قطره عصاره آن همه جلا بر سر و دسمه و طلاء آن همه ورم چشم و منج و زلا
 و کرین معرب و زنبور و تنین بجز و با در دجور و غش کل سرکه همه اورام حارّه نافع و تصفید آن بر پستان رابع
 اورام آن و مولد شیر است و خامدن آن همه رفع کند و دندان و زایل کردن رطوبات حار و ضعیفه و شش و در کینک
 که شش آن همه درد آن موثر و کینک آن مولد غلط مراد و طبع بصر و باعث سرد و در او گویند مولد گرم معده است

و صلح آن خرفه و خیار و دیگر و قدر زشتی است پس نادم و بدیش کردن آن سوسن این است و از جوهر آنست که چون در آفتاب بگذارند گرم از آن متولد شود چون در اول نزل آفتاب بجان بخایند در دندان بکاشند و بخشند متولد سودا و جگر و سیرول و تحلیل نفیج نافع و ضد آن بپاشند متولد شیر و قدر زشتی است و روغن آن که آب از آن باشد آن روغن ریتون جوش نیده باشد و روغن آن که کرم و تندی و جاله و نصف و قه آن باد کرم همه آن کرم معده و طحال آن همه مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویه اعصاب نافست و از هر اسم فاسد تر است و بعد از چست نامند و مواد اطباء از آن جگر است استعمال نمایند و از آن جگر است و نوافل اختیارات بر بی انگار معده نموده و متوجه آن نشده و اینقدر نیست بر عدم مطاوعت معبره و این معده منفی گوید که معدن آن بزی اسطر و غیره افاضی اند و ایل چین است و قس باشد سفید و در دوسه و غیره و منفی و در طب ملوک بیان فرموده که ما بن زرد و سفید و سرکه و عصاره نموده و در رخ خورشید و این سر و کوبه که از مایل سبز و سفید و در نجیب است که معدن آن در کمان در کوه زرد است و قسیم باشد بر نرنگ و زرد مایل و مایل بر و جنبه با او است که در آنش میوز و از آن خطا شیطان گویند و تحیر قسم نر و زرد مایل بسیار و زرد کاه است نموده است و گویند این آن است که زرد جوهر را بر و رنگیابیند و بعد از آن با در هر از کاه رنگی از جوهر سرخ خوب و گویند علامت خجسته آن است که در آفتاب کم عرق کند و چون ساییده بر موضع کرده افعی مانند آن باشد و باطلان شرح دهنده چون قدر و جوهر باب ساییده در کلور افعی و مار کشنده تا بگوید که بش و مانند آن داده باشد بدیند از آن خلاصی با خوبت و حیران نمی ترا بهتر میدانند در حرارت مستند و در اخرویم خشک و نادره جوهر آن جمع عموم جود و نوا و متولد و مواد آن هر روز بقدر احتیاط صحت و مانع ضرر مواد و با و مختلف سایه و اهر و دیگر است آن نام کردن موافق جمیع امور و در اول و اخرا تر است و طبع بر و مانع تعفن اخلاط و ایل کشنده است که جاذب به و نفس سر و کشنده و بر و خشنان رحم و دوسه و قطع عضل و امراض عصب و عسل بنم و ضعف معده و حر

ن

رجحان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

حزق

و گوشت آن بهد النسیام فروغ غریزه و فرج دل مضاد آن جهت رفع ابله و عقید و خود زدن از زبان آن مودت قصه
در سینه کلام اطفال و رفع گشت زبان و در کین آن جوهر دفع کلف و افاده و پیکر کردن و خود زدن از زبان
بعض عین محبت بر شیر لایق است و در هیچ جوهری قویتر از مسک است بر آن زرد و طلایست بری
هند در منفعت بتع بنید و تربیت و زود بفرزند دهن و گویند بنید علی است یتیم بزرگه هند است
و نیا در سنگدان طوبی است یتیم هند بخت یتیم بختی هند مراد است
پتیر هند در جگر است پناه هند خطر است پناه و بنا و شد بنیانه حسرت است یکم غره الطاف
بج هند و روح است چنانک هند بر شل است بجور هند از رحمت چکو هند عرق است بختی
بی و همه اذان القرآن است حج بمهله لیس قطل است بخور مریم قمر عطفینا و غیر آنست و آن بنام است
شبه بر کربلا کبر کبر و آن نیز در دیگران باین بقدر و مرغ و ساقش بعد چهار است و کفش مثل کل سرخ
و بعضی کبر و هم می شود و بخش مثل شمع و عریض و سیاه و کیه انداز شود و مریم نامند و ملت آن جایگاه است که ستم
از آن رخ است و عصاره آن قویتر از هیچ آنست و کیه عطفینا دارد و ساقش در آن و بر کفش شبه بر آن کلمه بود
شاخ و بخش شبه بخور مریم و سیاه و در آن مثل گره حیران را آید و بیانشه بخلاف بخور مریم در اول سیم کرم و بخش
در اضران و مفتح و محسن و در ذب و مطف و مقطه جانین و در بول و حیض و عرق و شیر و جگر و رقان و نتایج افراد
عروق است و بقا و دفع فصول از اقطار بدن و منافذ و زرد بود با شراب همه رفع ضرر او و قیامه و زیاد کردن شکر آب
و با او لیس سهل و لیم و غلط غلط و ضار دهن و زهر و او را کشنده بقوه جاذبه است و با سر که جز تو مقدر و کلف
و در آن غلبه بخور مریم و الله اعلم به بار دهن بتوان کند به شرف که از زهر با هر سیده باشد و حمل و تعلیق آن در
عروا و نجات یافت و دفع فقر و درین و معصیت گناه و اسباب اماره و قند و شربت از عصاره آن نصف در هم و بخش

من النساء
مع النساء

۱۱۱

و از خوشتر نماند کباب آن در اول دویم کرم خشک و باینکه عطریه و غلای کبود آن چه بقوی دندان نافع و طهارت آن
محلل و رام و جلبوس و طنج آن مصالح حال هم و در بول و تخم تراخ و دویم کرم خشک و صد عدد تخم انگشده و فم کرم
معدده و امعا و مجرب از اینها سر در نهند که نماند و دفع شده و جگر و در بول و چه حال فواق و ریاچ و نفخ و حفا
و ضا و طنج آن در روغن زیتون چند فایج و استفا و در دهان نافع و مضرب و مصلح کثرت و مضغه طنج آن سکن
در دندان و مضرب و مصلح ترمس و قد زرشن و اول و بدش شمع از مر است بستج کند زهت بسیده بعد
مصر و غر اهلان است و آن خنک است در غایت نجی بسیار حمل عربت بسیده اصل است یقین بر با
یقین است بجز در کوشا بهر حبت بسوز و تون سوزان و نوعی فصلی تو تا مضوعت پستان بهار است کرم
بسته بهار نشانی است و بهند پس می گویند بشام در خنبت حجاز و در عراق و مصر میر می باشد و درین اول
تخم از اجی حبیبان استمال نمایند و غر و در آن بعد درخت توت سفید و بهر ش از آن کو خنک و برکش فصل
و بار طر چند و بهار شیر و گلشن زرد و تخم شنبه کباب و سیمه و ترش شلخته و در از و دانه آن مایل برز و مضرب
سرخ و مضرب و از مثل حب البز و حن خود از آن قطع نمایند از آن آب سفید تراش کنند و بعد از حنک شدن مایل
بر خور و بهترین اجزا آن دانه است و سواک چوب آن مقوی است و در اف بر دیوان و مجموع اجزا آن در دویم کرم
و در اول حنک و برکش با طر سفید و در میان همه بعضی می و تقیه غما و تحفیان و قطع زلف الدم و عرق و در دندان
و در در بول و حیض و حمل آن با عرق آن چه غلای محل و مقیه رحم و تحلیل باخ نافع و در از آن مقوی معدده و مضرب و
کبودن عقرب شربا و مضاد سفید و روغن دانه آن سهل منعم و سرد و اولاد مضرب و برکش بهشتا و بار و غلای
خضاب کرم است چوب از با خود و استن موجب قضا و راج و مان بسیار در خشبه بسیار نمایند و چون حب آن صورت
مضرب و کرب و موجب امراض است اجتناب از خوردن آن اولیست ششین نوع از نیوف و مضرب و در

طایفہ

[illegible]

السماع الدم بلبان وحببت بقدر وخت نفوذ برکش نشیبه برک سحاب و از آن سفید تر و در خوشتر سبب آن مستان
توابع صفت در طلوع شعور از ساق در شمارا کفایت ابناء آن که مثل صبح میخشد و دروغین است و مؤلف تذکره
ساکن بحر میفرماید که بالفعل معذوب است و از جوب است و سبب را خواص بسیارند و بدستور بجا حبس آن غرض مرا عطا
مینموشند و ضا و برکش هرگز بدین عقوب و طبع آن چه تحصیل نفوذ در باطن غلیظه و قطره مطبوخ آن جهت درد گوش و ضا
درخت مذکور که سوزانیده باشند با سر که جمیع نایل و در برابر پوست تازه آن با عمل جهت تقویه معده و رفع طو بات آن
در غرض و چون شایع و برک از آن پخته و آب آن را با روغن بخت نذایم مقام روغن است و خواص حب و عود و دمن آن
حمد گفته شود بیکس معده نماند و فارسی زیر و طلحه بسیار نماند و بعد از بصل الدب و آن مثل سباز تو بر نوبت
بلکه مثل کبد از سب و پوست آن سباده و تنج و برکش مثل برک باز و عارضه از آن و در طعم و بو نشیبه سباز و تبرک و اشیاء
و در رستان عظم نماند و سخن از باران برک میشود و اندک تنج و مایل شیرین و از ماکولات و این تمکید کوی که مثل
در زنت و کوچک و متداول و برکش از غول و خشخاش و زنان از آن کلکونه میب زنند و چون کرم مرغ را بان بگویند
مثل روزاس نک میکند و به باز برکش نشیبه و برکش مثل کراث و کلش نشیبه به غش و طعم آن جلالت در اول سیم کرم از
و گویند در اخرا و خلکت و هیچ باه و جاله و جاذب خون بجا و جلد و مسن و ضا و آن برک و حواله قصب جهه و
باه و بدستور جهه التواء عصب کوفتیا استخوان و با عمل جهت تقویه بدن که نسبت شده باشد و گزیدن نک و بوانه
و با فضل جهه در معده و باز زده تخم مرغ چه کند نخ چشم و با دود به مناسبه جهت نایل ساریه و با گنجین جهه بند
و بار در جوهر کف عسل و ناخن و با خانی النمر جهه کف و بهق و آثار قروح و با سر که جهه غرب و طلحه آن مذکور
خاکستر با بوره از سر جهه نخاله سر و زخمها تازه و حوال آن جهه اخراج جنبین و نشیبه نافع و سوزد خلط غلیظه و ضرر عصب
و موردت معوض و عسل و نشیبه تازه با عمل و ترش آن که در سر که پرورده باشند محرک باه و مطبوخ و نشیبه است

بسم

بسیار تر درخت شربت پل باشد از و بر برگ تر از غصص شنبه به پیوسته و پوست آن رقیق تر از پوست
 همد و مستعمل پوست است در اخرا اول سرد و در اخرا دوم خشک و قاطع و قابض و تقوی معده و باخفاصه
 سسلس سودا و باطخ مهل صفرا و قاطع رطوبات و جذاع و بخارات و جبهه بوسیر و بوداده آن جبهه اسهال مزمن
 نافع و اکتحال آب همد و معصفید و مضغ غل و مصلح عسل و شکر و قد زبرمش تا سه تم و بدش آله معشر بعد زنت آن و گو
 شکوفه خما مثل آن و ثلث آن مورد و سه تن همد بسیار است و چون روزی بخورم از آن بخورم شکر و آب گرم ببرد
 و در اوست تا بنده جبهه قطع سیلان آب از دامن و تقوی باصره بسیار مفید است بموط بفضه طبرستان دارماوی
 نامند و بغار بر بالوط کونند و سمر از آن در از و سمر سدی بسیار باشد و سدی در آبش فاسد و آنرا از قسم مستعمل ندیده
 تر و درخت آن شنبه بر درخت فندق و آن شاه بموط است و ماکول اهل آن بلد و این نمیدانند بموط را قمر از بموط
 و بموط را در قسم نموده و مؤلفه الایح سه قسم ذکر نموده و این اصوب و در بعضی صورت شاه بموط نیز از قسم است
 و مستعمل و قسم باشد یکا ماکول و دیگر را مرارت و غیره ماکول چنانکه در دیم و طبرستان شاه شده است
 اندوه از محمد ابن احمد و از جابسون ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بموط یکا با رسید هر یکا بعضی و شرب
 ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و پنج آن در اول سیم خشک و نایب مناب عنفص است قابض و مغلط
 و جالس اسهال مزمن و نفث الدم و نزف الدم و جبهه سحج و سلس البول و تطهیر البول و قرطه اسهال جفغان و غشيان
 که از قسم معده باشد نافع و ضاد آن با بر خول شکوفه و جبهه درم حالب و اورام بفر و سوخته آن جبهه فلاح و فوج
 سعبه و حمل از جبهه سیلان رحم نافع و نان آن بغیل و صدع و موله سودا و موله و مصلح آن کفین و قد و قد
 زبرمش از کفقال ناه ال و بدش خراب بخر است و درخت بموط را جمیع اجزا بار د و یا بلس است و ریشها بک
 آن بلس تر و در قطع سیلان رحم و نهان آن نافع و برگ آن جبهه التیام و جرح تازه و خاکسره جوب آن جبهه

ظاہر کرد و خطاب
ابو و بنو را حالت
وخت بنوط صم

此

[illegible]

و خفت آن جهت فرجه آنها و اسهل و در آب آن نایب غلبه آب آن و خفت آن بفرسند و عصب و عصب عمل
 و جراثیم و آب مطبوخ پوست است که بعد از خفت ششک طبع یافته باشد و خفت حب الفرج خصوصاً که در کف
 اخلاص کرده باشند و طبع آن با عمل و تخریب و محو و در آب و در کرب و شیب نافع و طبع برک آن نیز همان
 از در او و طبع شست تم رنگها آن با در قیاس که در در ششک آب طبع یافته باشد و خفت رسیده باشد و طبع
 سودا و غلبه الاثر است و طبع آن را که خفته و در خیم کرده و در عرض ششک از در خیم شده باشد و خفت
 سهل و در در دندان و تحلیل و ملها بزرگ ناخت و در طبع است هم معین و طبع برک آن را که در ششک
 را که از کف خفت گرفته باشند بعد از خفت او قیاس برک آن که بعد از کرب و در یک برک و در یک برک و در یک
 نایب در رخت نایب و در کرب و در طبع است و در خشت و برک آن بعد از آن نافع و خفتید و طبع آن
 نیز همین اثر دارد و در برک آن بعد از کرب و در خیم و در کرب و در خیم و در کرب و در خیم و در کرب و در خیم
 و طبع برک آن با در غن زین و در قروح و خفت و ششک و ششک و ششک و ششک و ششک و ششک و ششک و ششک
 تو ابل اسم اصطلاحی و در است که در طبع کنند مثل کثیر و در نهال آن تو در اسم فارسی است و پونا
 از دشمن نامند و در برک آن از خیم نبات از برک در از و جب ق و ششک آن بر خ و طبع و با اندک خا ریزه
 و در غن و در یک و لطیف و ششک از عسل و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب
 و صفتان قدومه گویند و در خ از در و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب
 مشهوره نموده است و در در انار قریب یکدیگر اند و در دوم کرم و در اول بر و در کرب و در کرب و در کرب
 بروده است و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب
 آن در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب

ادله

رخت تو تیا معرب از در و در فارسی است و در نایب ششک و در نایب ششک و در نایب ششک و در نایب ششک
 است که سفید شسته پوست تخم شتر مرغ و بر و در ششک ملک ظاهر شود و بهترین قسم آن است و یکا زرد و یکا کبود
 و خافت و غلبه طبع آن است و در ششک و در رخت حده است و نایب که ششک از انوبه است و در ششک
 نوبت قلم نامند و در از یک که بهر شسته و در آن باشد عبارت از است و چندین قسم باشد که از در و در است
 که در حین که خفت سنگ مس و در کرب و در طبع بهم برسد و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک
 از راب است و آن از ادویه اقیماست که در رخت و در از ششک و در از ششک و در از ششک و در از ششک و در از ششک
 از در و در از رخت و در ششک و در از رخت و در از رخت و در از رخت و در از رخت و در از رخت و در از رخت و در از رخت
 خشت و ششک و در رخت و در ششک و در از رخت و در از رخت و در از رخت و در از رخت و در از رخت و در از رخت و در از رخت
 عر الجبل و البقر و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک
 سر و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک
 اتوده و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک
 و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک
 بحر رفته و این الد و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب
 در اول بر و در دوم خشت و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک
 مواد و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک
 کل و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک
 اکثر این و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک و در ششک

میزان

فرب مجبور از هر دو درین طرفین غلبه نماید و طبع زنده و منبوج آن همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 که در درون بدن است و طبع زنده و منبوج آن همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 است و طبع زنده و منبوج آن همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 مجرب به آن همه در و کوشش و طبع زنده و منبوج آن همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 که در درون بدن است و طبع زنده و منبوج آن همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 است و طبع زنده و منبوج آن همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 در این دندان از آن همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 اجتماع یکیک بر آن همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 نفوس پس از آن همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 پنج بفرستند و در این همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 و تقویه ضمعه حاره و نهاده حاره و جرب و حله و خاد آن بر شش و قطع و عاف و شامیدن آن با غایت اجتماع حاره
 در معده و مخدر و مطن و مورث سالی سفر حار ضعیف و برودین و صحنان او را با طبع است و آب پرورده با
 بهتر است و صلیق و فعل و عمل و از خواص است که چون تک با فای آنچه بر شش و آب بر سوز که در دندان است
 شود و بر کثرت آب شش و کثرت پنج صبر و طبع و خدر و است شش و تک که از دندان به ماضی عین و طبع
 خادش بر بدن و جرب و فاضل و این همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 نبات شش و کثرت و فاضل و این همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 مانند و در دندان بر بدن و در و حاصل و طبع زنده آن و طبع

مع الفین
مع الفنا
مع اللام

مع المیم

بنا

بناج و منبوج و در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 قدر شش و کثرت و فاضل و این همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 عبارت است و در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 که غلبه است و در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 احث و آب طبع آن که کثرت و در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 که در بدن است و در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 و در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 خصوصاً که در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 آن که در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 و در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 بوزن آن و قدر شش و کثرت و فاضل و این همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 بقوام او و در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 فاسد و معده و تقویه آن به فاضل و در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 یک است و در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 نفوس پس از آن همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع
 نفوس پس از آن همه در و حاصل و طبع زنده آن و طبع

مع المیم

در وقت جریست معاد صفت کجین شیرین تاب و قدر برش همه طحال زنده اند تا یکدک در وقت
 ربع در داند و در تقویم باه تا نیم تنه و در استفا چهار داند و بدش در ربع سر وزن آن در بناد است
 جدال نوع بسیار است جدا جدا است جدا جدا است و در معده که می شود جدا جدا
 در وقت صفت صفت طریقت جریب بعد از تره بزرگ گویند و بر آن استقامت و در قسم باشد که در
 دارد و بر کش از بزرگ تره تره و کش از دو بزرگ تره و از آن در بر گویند و یک باقی و بر آن است
 و کم حد است و کش بر خ و بسته آن در قسم باشد که شبیه بر و در قدر و با خسته و در مازند آن
 ش تره و گویند تره و در ترکان خاص تره نامند و تخم آن سفید و حرف بی عبارت از است و قشر را شاد
 و بفار تره بزرگ تره گویند بر کش بزرگ و کش بر خ و تخم آن بی بر خ و طولانی و قسم دیگر تره بزرگ و کش
 بر تره از صفت ارش است و مراد از طلق آن قسم اخیر است بر آن دریم کرم و در آخر دوم خنک
 و بسته آن در دوم کرم و در اول خنک و در بول شیرین و سفید سده حکم و سیر و مفتت حصه و موله و در
 جماع و مضاد آن باز تره کا و حبه از آن فروغ و خوردن آن نباشد جدا جدا بر خ و بر خ و بر خ و بر خ و بر خ
 و در وقت سرد و بخور و عظم بهر و صفت کجین شیرین است که است و تخم آن در خواص تره کوره قویتر از آن و باب که
 مقترن است و باز تره تخم مرغ نیم است همه حکم یک باه و تره و مضاد آن همه کلف و با عمل همه باقی و باز تره
 کا و حبه شقایق با خنک و در حبه ثوران خون و نصب مواد با عصاره صفت و صفت شیرین تره و قدر بزرگ است
 آن با خنک و از بر تره در دم و بدش مثل آن بود و است با خنک و زدن بر و تخم باز تره کاه خنک اما در کش
 باب تره بزرگ است که فایده آن شیرین شود و کاه خنک و خوردن آن باب آن مکرر و در دهن کند و روید
 منزه است جریب که گویند و در ترکان جویند اسم و است که ترکان نبات از آن را نامند و جریب است
 الکثر

الحمد لله
 مع الکلیه
 مع الکلیه

آنکه است و طول آن زیاده بر شری و طبعش شیرین و باطن سفید و با صلابه و قشقرق است بر و در کش
 شبیه زبان و طول آن بعد شری و سبز و لطیف و تره و بر کما سقش از اطراف اعلا بعد برک و بد و کما سقش
 و ار کل منو فرزند بسیار که حکم و متعلخ است رافع جمیع زخمها و تشنج آن و چون برین دندان باشند
 نه می محب که از اکل و شرب زایل نمیکند و در سنون آن در یکدفعه و در دفعه رافع نفیض بن دندان و در دانه و گوشت
 نه و از حیات و در این امر چیز بن نمیرسد و مضادش حکم و شرب آن رافع زخمها با طریقت و اورام خنک است
 جریب کبک اول نشد به ثانی اسم عربی سوار است و آن با عظیم الخش است که کش سیه و بغلش و شرب آن شل
 مار با یک و در از و در ترکان پسلی و در مازند آن کلین نامند و ماسود آن کرم و خنک و مضاد آن جدا جدا بجان
 و خازند بن و طبع آن همه تره امعاء و جذب مواد بطنه جلد و حقه آن همه عرق است پسلی و مازند آن طبع و حقه
 تصفیه صوت و قشر ریه و سل و دم و خون آن بعد نیم و قیه باشد آن که قاطع خونیست که اصل آن و موله و بلغم
 و بطر الهضم و معاد صفت و نفع و الکاه و کجین است جواد بفار بر خ نامند در دوم کرم و خنک و مضاد آن جدا جدا
 غلیظ و در نظر البول و امراض قهیریه و خوردن و دانه و آن که اطراف سر آن انداخته باشد مایه در دم مورد
 سبیده باشد همه استفا محرب است و در هضم و با خنک سفید و بخور آن همه بوسه و سر بول و مضاد با آن که گویند
 باشد حبه ثانی و کلف و جریب خصوص صفت آن با سر که خایه با خنک و طلاع حرف و تخم آن همه کلف و خوردن تخم باب حبه
 کردن مغرب سفید و بن نوع سبز کردن در از که در فراخ هم میرسد بصب ریح با خنک رافع است و تخم ثانی
 و موله غلیظ و در وقت جریب و حقه و محرق اصلاط و محقق و صفت کجین و انارین است جواد بهر مقدار در
 گویند و آن حیوان است بر شری و از خواص تره نصف تن صفت و از هر طرف ده پانزده یا بیست و یک و بر کش دو
 شاخ و دوشخ و دیگر در وقت چشم آن بروج است از جواد بر کرم و خنک تره خوردن آن سر روز از سر عدد و تا

تویش که بشود و در کرم و خشک و با قوه و با قیود و در بول و حص و ملطف و مطبوع آن جگر
موام و بریان سیاه و استخوانها و مغز و سودا و در رفع کرم معده و حب القرح و تحلیل ریا و غیره و البول
و تحلیل و حصاد و تقیه و در رفع نسیان و یا سرکه جبهه سبز و صفا و آن جبهه تقیه قروح و زنده و استیم آن نافع
و مغز معده و سرد و صعب و صخش خلط و قهر و خش و فاسد در سم و از طبع نسیان و شفا و بدلتش بود و نه کوه و در تحلیل
ریاح شیع و در اخراج کرم پوست نجاف و در شفا و جبهه قضا جبهه دلق پر و شفا و جبهه صغیر
جبهه کوبیت جبهه کبر جبهه بنایت جمل اسم فارسی بر آن خف است جفیل اسم الله است
جعفر بمعنی زنده را قسم کفر و لوقی خلاص است جعند ریاض بر اسم نسیان است جفد اسم بر بوم است
و آن مرغیست که در روز نور و بر زرد و قشام میباشد یکا را بغار بول و بر کوه و قوش گویند و آن عظم
ساز و بر صاف است و شاه بنوم نامند و یکا را بنگ پیلا گویند و آن کو بکتر از همه است مگر مرغ حمر که آن از
سایر خور و بقدر مرغ است و قسم او طایفه لون است جعد است و در تنگانی کوه نامند و بر اسم کو بکتر از
دل آن در جبین فرج با وجود کمر آن بر در صاحب بقوه و بر کردن آن رافع آن غلت است و مطر و آن با
روغن بنفشه در سر راح طرف موافق نیز صاحب شقیقه و در بر آن از مجاب است و چون زهره از ابا حاکم محبوب کرد
علی بن محمد بن محمد بن البول و بول فریش از موده است و طاهر خرن آن بار و غصه جگر کشی فعل مؤنر و کمال
خون آن و زنده آن جبهه شکور رافع و چون از راح کنند بچشم آن مغفوح و یکا مطکوس میباشد و تنقیص مغفوح آن
باعث میدارد و مطکوس آن موافق خواست جغرات بلع و رسان اسم است است جف افرد و لطف
نکره کوب که اسم لوبانیت معر مروج و بحسب ظاهر فار کردن آن اظهر است چنانکه مؤلف یعنی سان نموده
و آن بنایت باقی بقدر شرب و شفا بسیار و بار یک و بر کشی ریزه را از برک تخم و متناهی هم و در طرف

رفعی

بخش غده ششیه بنماید و بادام و اره عدد تا چهار عدد و اطراف غدهها خاردار و درون هر غده
 پرده تخششیه جلبد و در هر پرده پنج عدد میباشد در زوم کرم و در اول شک و با بطور فضلیه و تقویه باد
 فو نیز از خصیه الثعب چون مفت شغال تخم انرا با گوشت بره یکا که بکوشند و صاحب استفا کهنه بر او
 ماب آن فایطیا و کحمر را مع کنند و ماب آن با عسل غایه محرک باده و مضر کرده و مصلن کنش او قدر ترش تا دو
 در هم و بدش شونیز است جفت پوست ماضی بدو ط و بر طالع اسم اطلاق میکند و جفت البدو
 در بدو طند کور است و از طلق این اسم مراد است جعفر کفر است جقطط بقاف شکرت مع الفاف
 جکاوت اسم فار قیره است جکر بغار اسم کبد است جکر تکه اسم فار کمر است جکر ک
 اسم ترک دانه میو است چکنا و چکاسم نه صاحب است چکی این الدوله کو بدو طه نیست
 بعد خورزه و سر زنت و خاردار و درج و یف درون آن دانهها بقدر کردان و در زنت و زرن
 طعم و زنج و درون دانه تخم دیگر بقدر سه و صلب و مغزان سبز و جرب و مایل شکر و درخت آن عظم
 است و با تخمیه مغزان مولد سبز و محرک باده است جلیه بغار شکرت گویند و در طبع و اما شکر
 و در آن کیف تر جلدنا بغار کلنا گویند و آن غیر کل اما شکر است اگر چه در جمع فعال باشد بیکدیگر
 در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مخفف و مقور اعضا و جهه اسهال مور و صفادور و طعم سرد
 الامعا و سح و قرحه اسما و زنف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب و حله و منع رختن مواد معده مانع
 و ضاوان جبه بدو بله زیر بغل استیام جراحات و منع ترایه او را دم و سقوط مور و سون و مضغه آن
 ماسکه جبه بدو بله دمان و استیام زنه و اسنان و قلع موثر و مصدع و مصلن کنش او قدر ترش تا دوم
 و بدش یوزن آن پوست افار و از حواصی آنست که چون روز چهارشنبه و پنجشنبه و شنبه و آفتاب بکشد غمی

مع الفنا

حزن

[illegible]

[illegible]

است و آب گرم و مل و هرگاه است در معده است با بکیر طل آب بخاشند نصف برید و جوز افریاض و نعناع
 را با قدر نیک ساییده با مل رشتنه با مصلح است و بقدر احتیاج کرم کرده با قدر مل بنوشند بغایه تقوی و شفا
 جوز مجلس شمر خورست نه مرتبه بخند و مدور و سیاه و خالدار و پوست آن محوار در جوف آن دانه
 بقدر قطر و زاده از بخند و نشور و در دم کرم خشک و سهل نفی رخ و سودا و محرق و قدر ترش تا دو مرتبه
 باب کرم و صلیح جو البهره دانه است مدور شبیه باطله در جوف آن معر نشسته بدانه الو با لود سرخ رنگ و بلند
 تر و قوی تر و مل کرم و خشک و قاطع اسهال با بوسین است با بر سر و در وجه او رام فست جوز لعطافه دانه است
 شبیه با کچ و قطعه و خوردن آن حویص و گیاه آن پر شاخ و مضطرب و روزی بن و پر کره و نرم و بر کنش شبیه بر کنش
 و از آن عریض و غبار نازک و فست آن زمین نازک و ترش مثل کالج پرده دار و در جوف پرده غلا کوچک با مل بطول و
 در آن غلاف دو دانه کوچک با مل کبر خورگی و خوردن بر کنش در معده السول و جوب شانه خصوصا با ملج ملین و عصاره
 برک آن نیمه قوی یک در قطر و فست جوز اکثر که شرج است در حبه کثر الوجود بقدر جوزی و اندک طولانی و مستدق و نه
 آن تند و پوست خشک آن چمن دار و رقیق و درخت پوست جبر صلب و در جوف آن دانه شبیه بدانه انگور و
 عدد شش و با نازک تند و اهل مصر از آن فلفل سودا گویند و رنگ آن با مل خور و ترک در سیم کرم خشک و با کمال
 در حوض و قطعه چینی در افخ در دانه و اب طلیح آن منفصصه و روغن از اب طلیح آن در روغن بنون ترتیب دهند
 چند رد که و سایر اعضا مفید و قدر ترش تا یکمخال و هیچ ششما و به و مضربه و معدع و مصلح کثیر و بدنس نصف
 آن فلفل و در خشک با به بخور است جو الکوشل و بعضی جوز افریاض گویند غریز است نه شبیه بخرب و در کل و رنگ و
 و به و پوست آن نازک و در جوف آن غلاف بنیه غلاف به بطا و طعن مثل مالا و برک آن شبیه بیلاب و کلس فیدر
 اگر کرم خشک و بغایه تقوی و سهل نفی در آن اخلطار در به و جدر افخ سد و صلابات و اوجاع بارده و حصاة مانع

حاصل الحوزة

بر خط اولی

الحاء،
مع الباء.

جاء

[illegible]

سفرات

[illegible]

که در شتر اندازند بحال آید و از همه گزند بگوش و هوام و دیگر ضعیف الفعل است و هر دفعه شکم را بپایه
 بنفید و قدر ترش تر باشد قراط و بعضی مخطوطات آن همه صداع و بیشتر غش یاغ حج مندر سنگ است که از مندر خیزد
 بایل بسیار و سرخ و سبیده آن بایل بر خور و زرد و روش و نه نه نر نامند و در و آن قاطع خون بود و هر چه
 و آن میدان یکداند و کمتر از آن همه قطع خون اعضا باطری و بوسه و سوسه عقوبت بنفید است حج منفر سوسه
 سیم و قبل از فاسکیت که از نواحی مصر اند شیشه سنگ ریزه و ابلق و الوان مختلفه طلاسیده آن باعث
 بجز غرض شود حج البرام سنگ است سیاه که از آن رنگ و ظرفی بزند و در خور آن بسیار است و هر چه
 نشه و دندان و ورف ارم موثر است حج الکترک سنگ است سیاه سفید که از مندر واصل دریا خیزد و قبل از
 با کورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شیشه کج سوان در او خردیم سرد و خشک و رادع و جلا و در خفقا
 و غشیان و عطش و التهاب و ذر و آن همه زرف ادم و اکمال آن همه دفع باض مزمن و تازه و از آن
 قروح چشم و اعضا و سون آن همه حلا و دندان و دفع زرد آن و جبهه اراض رادی آن و است میدان شراب و طعم
 از قیح آن سورت سرد و دفع زرد و مجال و داشتن آن دفع هتای و کج چشم و سورت و سورت و دندان و زان
 و کد داشتن در مجلس شفا غشیان به سورت که نر اند سبب الفت ایشان و زرد اهل مندر بسیار و معتبر است حج الحکت
 سنگیت قبل الوزن و سیاه و کوبند بایل سفید زرد باشد و چون بخار دمان بان برسد طعم غفران از آن
 و چون بان مضار باشد بکند از ابل کند و بعضی از آن سنگ با ترتیب بزند در دوم سرد و خشک و هر چه
 و عرقش شراب و هر دفعه باض چشم را بر وضع بر اکمال آن بنایت یاغ و قدر ترش یکداند حج الدیک سنگ است
 بعد از آن که بکند و سفید بایل تیر که در شکم خور و سنگون میکرد در دوم کرم و در اول خشک و غشیان آن
 شراب آن همه دفع خزن و هموم و سوسه و در دمن داشتن آن همه دفع شکم و است میدان شسته آن همه شکم

بجای دیگر

بنایه پیوست حج الدیک سنگ است زنه است و سنگ چاقان نامند و آن قسام و الوان مختلفه میباشد
 در اول سرد و در دوم خشک و زرد و آن محض خناری و وجهه التیام قروح و عسل اندام و جمیع اعضا یاغ
 تعلیق آن بر آن زمان همه عسل و لادت موثر است حج تمطیس سنگ است این زبانت و از آنها عمان و
 بجز مندر بهر آن لا جورد و صاف و زرد و ترش آن بسیار است در دوم خشک و در اول کرم و کوبند
 و چون قوه جاذبه آن از زرد و این ساقط کرد و دوازده لیدن بر دفع قوه آن شود و در اینجا
 در خون کرم اندازند عاده قوه کند خصوصاً که خون بر نر باشد و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و طبع
 نیز سقط قوه است و شرب آن مقدار حکم و بر زرد و حصاره و فایح و نفوس و مفصل و عرق انس و عسل و لادت
 و با عسل سهل اخلاط غلیظه و با قوالبی قاطع اسهال و در و آن همه دفع غرض جراحات آلات مندر و
 عجیب الاثر و هر چه قطع زرف ادم و التیام جراحات و محرق منقول آن در جمیع فهای مثل شراب و قدر ترش تر
 قراط و دمن آن در هر بنفید باعث قبول جبه و سبب و قضا جرات و در دست نگاه داشتن دفع کزاد و
 دست و با تعلیق آن بطرف جبه و عسل و لادت و در زرد ابلدن موثر است و کوبند چون جلیق من آن کندان
 اثر از آن را بیل کرد و چون رخل در سبب باشد و از ابا کلاب سه سه مرتبه ترتیب دهند و اکمال نمایند و در
 در میزان بوده از این نیز سه مرتبه ترتیب داده دیگر از آن اکمال بید و شخص ماکول تغذیه مدید نظر در
 ماکول با من کند مرتبه باعث محبت ثانی با اول بکند که افوق آن متصور نباشد و محبت حج لوس
 حج لوس سنگ است نیمه بزرگه ارم و از آن بوج سرد و ملع و با نقطه زرد و سفید کرم و محلی قور و دندان بر دمن
 زبون در آن حوت نیده هر دفعه اند که بسیار بنفید است حج المشایه سنگ است که در شکم سوزد و کرم و خشک و
 این میدان آن همه غشیه حصاره کرده موثر و وجهه سنگ شایع نفع است و اکمال آن همه دفع یاغ حج منفر حج الحام

محبی شسته

کرم کرده در آن سرکه انداخته باشند جنس نفس و طهارت آن چه ستردن موی و تحلیس رطوبات و استسقاء و چون
 حکم خطوط از دستجات بان کنند اصلا معلوم نکرد و چون آن چه جلا در دندان و حکام نه بود و کثرت
 ریاد و قروح غایره و شکوری و دفع آثار و مالیدن آن مثل سنگ بر کف با هر دفع صداع و نفوذ بهر موثر است حجر لطیف
 بقا و با سحر صده عبارت از ششم فارسی است و آن سنگی است در غایه صلابه و بهترین آن زیئو فی سبیل زرد در سحر صده
 بعد از آن سبز مال سفید و در آخر دوم سرد و خشک و مقوم صده و قطع زف الدم و زخیر و قروح و قروح باطن و حلق و
 البول شربا و با شرب سفید مفتحه و تعلیق آن بر کردن به خضاق و بر بر و صده و به تقویه صده و بر بر و صده و
 و در دست به هر دو دفع چشم بر و در صده موز و کوبیدن محمد فرد در ج انبی باشد و بر آن صورت آن نقش کنند و آن چه
 الام باطن را خست و بعضی در تائیرات دیگر که موز و نقش آن را شرط اند اند و قدر آن بکمال بعد از بعضی شرط است
 و قدر ترش که آن است حجر لطیف سنگ است و بعد از ترش مال زرد و سفید و در رانین خرد و کوبیدن
 به خطاف از غفران زرد کنند آن کان پر فایان کرده آن سنگ را با شیان خود مراد و در دوم کرم و خشک شربا و
 به بر فایان حباب است اند و مفتحه صده و فتح سد و به حلقان نافه و موفف بالاسع تصحیح نموده که آن سنگ است
 چون به خطاف در ایام فروغ نوراه شکم بکافند و عدد از آن بایند و در طریحان خواص خطاف موز و خا و به حجر
 و عراز الماس است بر یک نخ و جان و یکد انگ آن سم قاتل حجر لوقا و عرس سنگ است که کار از آن بر آن خست میوند و به
 آن محقق بکنند و به قطع سیلان مواد و تحفیف جراحات و اسهال و درد شانه و نفث الدم نافه حجر انطلس سنگ است
 سبیده آن مثل خون همه مود و طرافه است حجر النمر سنگ است این شنبه سورت بکن بقدر بادام و از آن کوبیده و در سنگ
 ماده حاصل میوند و چون در شرب اندازند شرب بریده کرد و طهارت آن به هر جراحه و تعلیق آن به هر زمان موثر است حجر خطاف
 سنگ مرمر است فماد و حق آن باز فست به تحلیس اورام صده و با سوم و در غیبه در دم صده و خون آن به تقویه و به حجر الزمرد

بحر و قو غفران
 بحر انطلس

سنگ است که بر قبر انصب میکنند و فست م باشد و مراد از آن سفید است در آخر دوم سرد و خشک و در ایام
 و فاعل زف الدم و به جراحات و با سحر که به تحلیس اورام و دفع استسقاء و با صغ و نون و در حدیق و دفع آثار
 و در و آن به قطع بوسه و شامید و حق آن با جمل هر روز و مختلفا به دفع دملها و موز و شربا و کوبیدن
 سنگ مقابله نفوذ شربا باشد باعث نیان و شرب آن در و شرب و چهارشنبه قبل از طلوع شمس با سم مشوق و
 نصد دفع عشق افغ نفس است حجر سوبه مطلق اهل صنایع موز و شربا حجر انطلس سنگ الزمرد و حجر الزمرد
 است حجر البادر حجر الحجه است حجر تسم با در صده است حجر ان به طراح که بر آن رود نفقه است حجر اللآز و در لآز
 حجر کد و حجر طلیس است حجر العاج حجر اعرب حجر الحی طلیس حجر عا طلس است حجر الما و سباده
 و کوبیدن سبده است حجر لمصر شنبه است حجر اللآز حجر طلس است حجر اللآز و نخت حجر النور
 و حجر الروش و اشده است حجر عرا حجر الحک است حجر شوبه حجر طلس است حجر الف و حجر الما
 و حجر الولا و انگشت است حجر اله و حجر النور حجر العاج حجر البوس حجر البوس حجر البوس
 و حجر اصل و حجر الحکاک نیز نامند حجر شربا است حجر شنبه با در صده است حجر البوس و در
 حجر حدید رخا و است حجر الزمرد حجر البوس حجر اللآز حجر البوس حجر البوس حجر البوس حجر البوس
 حجر قیج است حجر البوس حجر البوس حجر البوس حجر البوس حجر البوس حجر البوس حجر البوس حجر البوس
 و ماده آن نرم است در دوم کرم و در سیم خشک و فولاد طلیس با ش بورقان و مصنوع از نرم آهن و اکظام
 نامند و چون شام شوبه و حجر الزمرد را با سوبه را به سوبه در شربا می کنند بسیار نرم شود و فست عبارت است
 و هرگاه با جاش و قویش با ریح افکار با ریح که از آن سوبه صا می رود که اگر در و به سوبه و چون با جاش مود
 و بعد از آن با سوبه نحاس از آن سوبه زانند فایه رود که از کرد و فولاد مصنوع که سفاد فست طریح فست

و حجر الما

بحر اللآز

در افغان

خروج منقح و مغر است و صبح حریف را بغیر کنگر زده مندا نه که کور خواهد شد و در آن حیوان
شبه بوزغ و در آن سبزه که حکایت می‌دارد که چاک است با در او درش یک و در او غرض در
سنگون با بون مختلفه میگردد و در طهرستان با چاک کول و در صفهان مال و نامند و در جلد سموت و در
و کوهها یافت میشود در بیم کرم و خشک و قشقی آن که در آن سبزه است و در جلد سموت و در جلد سموت و در
عجین کننده اعصاب بختر که از قطع و ضرب تمام نگردد و که کمال ضحک آن جهت تقویه با صبر و سرکین آن جهت
یا خرد و حکم چشم و ضاآن جهت تقویه بشیر و رفع جمیع آثار غصه است سرکین آن غصه و سبک و در بون سبزه شراب
میباشد و این الموده فرموده که ضا دبه و گوشت آن مورد است و قشقی خوردن بر بازو راست مهیج باد
و نهوه جماعت و به سوز قشقی مده است آن که قریب نگردد آن باشد بر کرامت مده قوه جماعت
و از مخرج این احمد نقل نموده که خوردن یک قیراط از چشم راست آن که خشک کرده باشد با سداب الباطل
منز است و یک قیراط از چشم چپ آن باب بخود سبزه مطبوخ و دو سار روغ کاج و بنایه محو کاه و سخن کرده است
و چون خوردن از سبزه عرق الف صید کرده رک باطن زبان از اجنه موضع را کافه آن رک با سداب
عرق الف قطع کنند بعد از آن با دست ریزه نمایند بدون آنکه با نخ صبر رفع آن عده شود و گویند مجرب است
و مکرر بصحت رسیده و خوردن گوشت و مرغ آن مورد خنده است و با بغیر از انقباض پرت گویند
و آن حیوانیت شیهه پوش و در سبزه بلند و مور آن افشان و نظران همیشه به انقباض در چهارم کرم و خشک و
جلد سموت و خون آن طایفه پرویا شدن موه که کشنده باشد و رافع آن جلد و طار آب مطبوخ آن رنگ بدیده
را تا چند روز بر سر بیدارد و گوشت آن مورد سس و دق و یکدر هم آن کشنده است و چون با سداب با
و در جلد آن که کشنده است و در سبزه البقرات حرره کما حرج الحمار است و در حل با سداب پرت حریت

ملکوں

الحاء
مع يمين

و نیکو کردن خسار و در دگر و کرده و مسهل البول و چکانیدن و مالیدن انرا در اوجیل و عانه و کمر چه بخواه کرده و نشانه
نور و قدرش و شرفش و حال است باصفیج با بنید عمل و چون خاک اندازد را با شیر تازه سه یا چهار مرتبه خشک کنند و به تقویه
عذیل اندازد و شربت شدیدی اسم لعاب که اجزای و غیر آن ترتیب دهند و بطریقی منوره توانی خورد و حل
بصبح اول و دوم که این شربت بصورت کفش در اندازد و بر کمر اندازد و غیره رنگ دیوانه خشم گویند و در دوم گرم و
و نخته آن معده و دماغ و صلیح طعام فاسد شده و چه خوشبوی دمان و اروع و با شراب چند گزیندن سلا
و عصب بنفید و قدرش و شربت فاسد است و در نجات یاده نیز جایز است حسل بکسر اول و مسکن یا به هم بکشد
حسل بمعال مصری است حسن اسم فارسی است حسن بویسم اسم فارسی است
حسل التریح اسم کباب است که در شوره زار و محوطه های پر دینت خاخران باریک و بایل و خور و کشتن و در غب
و برین خاخران چیز ترنج و بقدر ریخ و خوش و سیار ترنج و بر جاده بچید و در دوم سرد و تر و مصل و ارام و در اربع و پنج
و جلا و قاضی و جگر و حاج را با انگلیه زایل میکند و از آنجهه باین اسم است و زایل کننده کوبه و دوا و عصاره
آن با عمل و نیکو و به نرفه کننده بسیار و مؤثر و صفا و عصاره آن همه اوارام حار و با نفید اب همه جوده و نیکو و با نفید
و در غصه و به نرفه نفس و مالیدن برک آن همه قویا و غرغره آن همه ورم بودین و بار و غلج همه در دگر گویند
و در سرد و صلیح نجات و خوشی و قدرش و شربت فاسد است و در نجات حشمت اسم صفا و قوی است حسل
نیش شکلات و برکش شکر برک عسل و از آن بر کشد و در آخر دوم گرم و خشک و محمل و لطیف و صفا و آن همه در
و در صحت و شکر و با نفع حشمت العسل یعنی اللد و کوبه که اندازد و کسلان خوش نامند و از جلا بودند است و از آن
او در کوبند و آن کوبه بوسین بر و بایل بسیار خوش است و با حله زرد و صلیح نامند و از آنجای که در سلا و با نفع
مؤثر از آن و در حشمت صفا و در صحت و با نفع حشمت العسل یعنی اللد و کوبه که اندازد و کسلان خوش نامند و از جلا بودند است و از آن

[illegible]

وہرا خاندان

وطن و مجلس

قصص ان

[illegible]

نقد از ارداد و
یعنی جامع و مفید
از این کتاب

بمقتضى

بمقامی بایخت الحیدر چه بسیار محراب فیضه آن با نقل از حق و موسم رخ و تحکیم کائنات چه بسیار طبع و کمال
باج که هر چه چک کردن و انداختن بوسه بر رخسار هر سفید و شمس که در کنارها میروید و بر لبش با صلابه و شیبه جانست
و تابش شیبه نیکو و روشن شد چرخ و سر و رخسار و فایده و حاضری البقا مانند و در قوه و فعل نزدیک باشد و چنانچه
و غشای نافه و چه عروجه احاطه قروح غشیه و اورام حاره و منع زیاد شدن زخمها مفید و بر لبش طبع
حاجم حق بطریقت و غیره بستان افروز است و بر کش شیبه برک بستان افروز و از آن ترکت و نفس برکت
بسیار قور و زنگ برکت آن مختلف و خوش نظر و در باغها با بستان افروز عرس بنماید و مشهور است بدله خطا و
تبر بر کل عاشقان در اخلاص اول بر و خنک و با قوه محله و رابع و رابع سده دماغ و زکام و ضا در کش همه خوش
اش نافع و تخم آن مقور دل و شسته آن با روغن گل و آب سرد جدا جدا و مفید و آثار آن مفرشته و مصلحت کشند و
سرش با در دست و بر لبش بستان افروز و در غم آن که در درختان و توتون و گلاب و تریب اده جوشانیده باشند و باند
تا آب سوخته و روغن مانده باشد محمل و با قوه فایده خوردن و در مقام آن چه در راجعه و در طایران چه در راجع آب
دماغ فحمت **بغیر کسر کورتا** مانند صحرا و خانه می باشد در اخلاص دوم کرم و در اول دوم خلک و با طوبه
نصفه و چه ای آن بهتر خصوصاً نازه پر دای بر آورده باشد و معطر کرده و بوی خوش و سن و فایده خطا و در
و چه فایده و عرق و استقار و طبع نافع و طبع خون آن بر کشا چه قطع عاف که اگر جیب دماغ باشد و به سورا
است بدین قدر با طبع خون آن مخفف و در بخش خون کرم آن در جراح سر که با سوراخ رسیده باشد باعث انبساط
آن و کمال آن چه در حجت چشم و کینه و غش و ده و طرفه خصوصاً خورده که در باب تازه آن باشد و سرکه آن در سیم کرم
و با در چه اورام صلبه و با غش و زین چه خنکایش و با سر که به مجلس خنایر و به سوراخ تحکیم کائنات و عمل چه کنون در طبع
فکر نشسته زخمها و با عرق خورده و غش و شقیقه و صداع و غش و در در دهان و غش و با در جو آب و سر که عمل که با هم خفته

فقد و ما بل برود و در دم خنک و کوبند در اول کست مفتوح افواه عروق و سرد و مخفف بلذع و محل و در احلام
بر بدم الاخرین و با قوه فایده و پاشیدن آب نفع آن روز در شفاک با نفع شفاک شکر چه ابتدا و خدام
بانه نفع و چون بکاه بدادست کند خدام را از این گند قابل سایر معالجات نیست و در روز با نفع شفاک نیم آنرا
در صد و پنجاه شفاک آب خربنده بخوش نهند با تخم سرسبد و پاشیدن ده شفاک نفعی مذکور تا ده روز با غلبه و پدید
ظاهر اصحابی را نفع کج و ناخن مناکل و چه بر فغان و سپرز و سنگ کرده و مثانه و عسر البول نافع و مسقط خض و شکر
حرم آن بعد نیم شفاک با خالصه رافع فوئح و مفرطی و ریه و مصلح کثرت اولعاب بر قطا و کوبند زیاد و در یک شفاک
آن کشنده است و ضداد آن بر کف یا زرد را رافع بروز آید در چشم خصوصاً چون با اندک عصفور و عفران بچسبند
و نطول آب طنج آن جبهه و سر و خنک است و مضغه آن جبهه فروغ و نهم و قلاع اطفاک و طلائ آن جبهه و ادرام حاره که در آب
از آن آید و بار و غل جبهه و بواب برک آنچیز جبهه نفع و فروغ در زانو و جرب و بر جبهه و صد غلین جبهه نفع و بختن و ادرام
بجسم خصوصاً چون آب کشیر شسته باشند و با قطران و روغن بنون جبهه و رو بایند و سر و با کل حرف جبهه فتن و قیده با
زفت و روغن کل جبهه فروغ و سر و بارک که در کان المانع جبهه جبهه و خود و شقیفه و صداع و کج و بلع و جرب و بدست و بار
نایه نمون و در آن جبهه مخفف فروغ و خوردن حکم آن بعد یک شفاک با عسل و کشر احمد تقوی و داغ نایه نافع و کل آن معتدل
و لطیف و یک شفاک آن با سر و قیده آب و عسل چه قطع نزلات و انواع صداع و تخفیف و طوبی است و طلائ آن جبهه التیام فروغ
و نفع خنق و فلیج و امراض داغ و عصبان و در دماغ و بار که جبهه در سر و با سوم و روغن کل جبهه در دهان و کوفت و عصبان
ادویه مخصوصه بر جبهه ورم و درد آن و کندن آستن آن در میان لباسی شسته با گرم کردن و برک از این صاحب این اثر و نفع
و روغن کل حاکم و نفع الفاعیه یا مذهب دستور و روغن کل مکرر در روغنهای پرورده کنند گرم و محل و مقهور و روغن کوبند و خوار
است و بدش روغن مر و خوش و روغن حاکم از جمله مرکبات در دستور نامه مذکور است و در خنر و در سس است

حسن رونی

[illegible]

الف

حیوین اسم یونانی باقی است حیون طین حیاست حی العالم ابرفت حرف الحاء
 حانق النمر کوبند از یون سیاست و بعضی اعتقاد آنکه اقیل است و این الدوله کل سیرجیای
 دهنده و مولف الایع و صاحب تذکره گویند آن کیاست غیر از یون برکش شیبه برک قنار از آن کو حکم
 و باخونه و در سه عدد و تا چهار عدد زیاده میشود و سفتش بعد ریش و پنج شیبه هم عقرب و لایع مثل شیشه
 در چهارم سرد خشک و در سوم قنار و تا بر آن در سباع اربع و مقاربت آن کشنده عقرب و در طلیعه
 او رام حاره و مسکن در چشم و سقط رانه بوسیر و نیز هم آن کشنده بدر و خاق و تریاق آن کما حکم
 با شراب و صغره و در چهاره است خانی النمر نوعی از خانی النمر است و برکش شیبه برک و لب و از آن کو حکم
 و نیزه و ترغفات زیاده تر و اساق آن شاخار بار یک و در از رسته و باغی کشنده اگر گشت و در
 سارافان مثل خانی النمر است و این نامو یکوید آن اقیل است خانی الکلب زارایه است که بخار کجوا
 نامند و مولف الایع غیر آن دانسته و بیان نموده که کیاست برکش شیبه بلباب کبر و طرف آن تند تر
 و سیار بود و بار طوبه رجه زرد رنگ و با شاخار بار یک و در از و در شک و غرض در غلاف شیشه
 باقی و در حرف آن در که چاسپاد و صلب در چهارم گرم و خشک و در سوم قنار و برکش کشنده و در
 و ضاد آن همه خلیل او رام بارده و پنج بجایه کوز است خامه یونانی خامه یونانی و سوز معطر است
 و آن بنایت باقی و کل و شخار آن در شیره و بعد چهار گشت منبط بر در زمین بهیه استاده
 و برکش شیبه برک عدس و درخت برک فرستید و در و پنج بار یک در سیم گرم و خشک و تند و جایا
 و ملین طبع و مسهل اخلاط غلیظه و خورون قدر قلیل آن با نان معطر بوسیر و ضاد شخ و طلا شیر آن همه
 حفظ اقم نابل و خیلان و کربدن عقرب و او رام معطر و منع آثار و کمال آن با عسل و جیره رفع انار

فر

در چشم و طبعه و ابتدا از رول اب و حمول آن با شراب همه در در هم نافع و ضرر ندهد و شرا و قدرش
 بکفر است خارجیتی شنبه است بخار سرد و قویا نامند و یونان خونجاست خامه از اتنی یونان
 معطر الارض است و در حرف غین مذکور است خامیز برق سبکج سرد شده است که از روضی کوه کشند
 خامه لیون یونان معطر قنار الارض است و آن مالونه است خافور اسم نداشت که تازه در دیده
 باشد و کوبند مراد از آن مرد و بعضی الوقت و ایل مصر بر طائران اسم نامند خامه یونان اسم یونان کوه
 خامه لا و سونا یونان الارض و آن ماز روست خامه لا و سونا اسم تخم سیاه است خامه ساس اسم
 خست خاکستر اسم فار مراد است خارش است اسم فار قنار است خایه قنار اسم فار حرج است
 خاکشی بمعنی اسم خب است خامه لا و سونا نوعی تخم خب است خاوانی بمعنی قنار انگیز است
 خامه لا و سونا اسم یونان خب است خامه قسطی یونان خامه صغیر است خامه یونان معطر بوسیر الارض است
 و آن کافیطر است خامه در یونان معطر بوسیر الارض و آن کادور است خامه یونان سونا خط است و آن
 امیر است و کوبند عروق الصفرا است خامه لا و سونا خنده و سوس است خامه ملک ساد و اوران است
 خامه مبهوش شمشیر است خامه لا و سونا اسم فار خب است خامه یونان اسم فار خب است خامه یونان
 بمعنی تخمین حرف با بیت خار بمعنی در اسم خب است خاک معو حمید در طین مذکور است خبیر
 بخار سرد آن کوبند و از اکثر حیوانات تربیت دهند و بهترین آن نان گندم سفید معطر است که بکرم
 باشد و بوسیر بقدر اعتدال جدا شده باشد و با شیره و زرد تخم مرغ خنجه غلیظه و در برضم و مقوی
 کرده است و نان گرم سخن و مخفف رطوبات معده و خایه آن که جبر رفیع کند و در آن سوز و مان سرد
 مرطب بدن و تازه آن سرع الاخذار و خشک آن در برضم و مخفف اقم آن مورث لشک و بار از بار و زره

الخامع

در جود و قهر آن در اوضاع مناسبه مثل سفید است و با سفید طبع آن در اوضاع مانع دخول خرات و جویب نکل
 و امثال آن که در طبع آن ضعیفند قایل طبع و جوش چون در شیر نه چندان رو جنبیده یا جوش را به جوش نماند
 آنرا به شش چندان نفرت ندارد و با جوش نه چندان کردن باعث تغییر مزاج میشود مزاج قریب مزاج جویب و غریب
 مزاج را با جوش نفرت خرم بشد بر اسمی در هر یک است و آن کیا است که در بنان و مواضع سبیه دار بر
 بر کنش با یکدست نفوذ در از و کلش نفوذ خشنه و خوش نظر قابل بر و جویب و نفوذ مانع و نفوذ و لطیف و زیاده کننده
 عقل و فهم نظاره آن موجب در و روضح و نگاه داشتن آن در کف دست استین باعث محبت و در غرض از کل آن
 زرب است و جود در و روضح و روضح و طهارت آن با موم و غرض نه چندان جوش و موجب قبول در اوضاع بعضی است
 خواجه که در مزاج است که در زمین نمناک بهر سه در اول کم و در و غرض و در هم آن که خفت کرده باشد باز
 انور در اول و جوش نه آن در و غرض نه چندان خفت و رفته گشته باشد از نوده و سحوق از ابر و غرض ادم با جوش نه چندان
 اسما و انبیا آن مجرب است و در و غرض و ولادت و سنگ کرده و شانه و با غرض نه چندان بدن و غرض نه چندان
 ضاد آن جود و مصلحت و منع زلات و طهارت آن بعد از شش و زنده انبیا هم قطع مجرب است و جود
 جراحات اعضا نمونند با غرض نه چندان هم قطع مجرب است که از جوش و حرکت کرده باشد و جود بهر نقطه و نگین او را
 حاره و بار و غرض نه آن از دال و جود بهر و طهارت طبع آن بار و غرض نه چندان و غرض نه چندان باز و بر آن که جود
 کردن غضب نماید و غرض نه آن که کوبید که طبع آن با غضب چهار زنده احوال و غرض نه چندان باب باشد مجرب است
 و غرض نه چندان با جود و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود
 ادم و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود
 بهر غرض نه چندان کم و خفت و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود
 و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود و غرض نه چندان جود

در بنان
 بهر بنان
 و غرض نه چندان

بعضی
عزرا محمد از حضرت
و در باب ماکفیه

در حدیث نبوی و در قوله خوشی من سائر خوشی است و ضعیف و کمالات آن با اهل طریقت است و محاسن
بناست برکش سفید باز و امثال آره و غیب از دلکش در و غزش شریف و کما و سخن از ابره من گفته اند در
هم خنک و جلا و قطع اضلاط است بعد از اهل و برک و کل آن جهت فیه جاحات و شکرش آن و کنایه کل آن جمله
چشم طبع آن جهت علل باره جگر و عرق الف و رقی کردن اضلاط غلیظه گریه نافع و کمالات آن تخم آن سهل و قوی
از جهت خوشی آن بسیار است بسیار سفید و سبک و قش قدر زرد و کیش بسیار زره و در از و سنج آن بار یک
در زین متصل برک و سفید و متصل از آن غزش و در وسط تابستان برسد بنابه کرم و تند و در طبع مثل حلاکت و از جنگ
و سهل و قوی و جهت تنقیه رنگ و وضع بغم و صرع سفید و قدر زشت از تخم آن یا که هر شب خواب ندارد هم از سطح
سویات که با شک طبع یافته اند مثل البالو و موز و لب و اشک است و الطاف از اصل آن و مولف تر که گوید از البالو
جهت شک و صلاح خلط حرق و التهاب و در سبز و از به تقویه غشاء ریه و راج و باضه و ریه غشوات و از سبب جهت خفان
و شکر و کرب و از سبب جهت صوت و قش شده و زرقان و ضعف جگر و عسر السؤل و از او و در وقت غفنه و منع ارتفاع بخار
برای نافع و در بین ترین آن خنک و زرد الوست و مملوح و مولد راج و صلیح است و صفا است و خنک است و سبب
خنک است و آن علت است در غایه خنکی و سبب زرد و سفید و سیاه و رنج میباشد و در تنها بن شکر نماند
و در دلم و طبع بسیار است و در انداختن سفید آن در جمیع احوال قوی تر از عمل و در غایه جده و بوی است و زرد و
سرخ آن قوی تر از سفید و سبز آن بسیار کرم و مایل و نخل و سیاه آن قوی تر است و در در چهارم کرم و در غایه جلا و طبع
و خفایه زیاد آن محرق و اضلاط و هلاکت و قدر زشت یا که هر شب صلیب است خطیه بحر و خضر است و بی
جند است و خفایه که حب البان است و مولف تر که گوید شریف و گیاه آن شریف الثعب و طویل و زنده آن بعد از
و سفید و در دلم کرم و خنک و سهل و غم و محمل راج و وضاد آن جهت خفایه صلابات و منهل نافع و صرع و کرب

21

[illegible]

٩٢

وکنند

[illegible]

انفرادی

١٠

شار مقبلہ

21

ز است و سرکن آن باب شراب جبهه نفث الدم سینه و ریح در دهنلو و یا سرکه جبهه و من عسل و باره
 کل جبهه التوا عصب و زهره آن جبهه قروح و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جبهه رو باندن موی سر اقرع و جفله کن
 بامیه آن جبهه سحر امضا و ضد آن جبهه در درج و مقعد و خوشیا آتش و سر و برف و بیه کنه آن که بد بآن
 که شده باشد ملین و سخن و معقول آن با شراب جبهه او را م حارّه و شرو صه نافع و از جالسوس نقولست که بیه
 بنگ آن با موسیا ز ریح کر سوسه میکند اگر چه مادر زاد باشد و خون آن در جمیع افعال مثل خون
 آن و طهار آن جبهه درم پستان و شیر منعقد و تخمیل او را م با خاصیه منعید است و از مهر بارگش
 که زرد و سحر آن سرخه آن ریح بواسیر میکند و شامیدن سم سوخته آن قاطع سلس البول و موی سرخه آن که
 بازفت احوان با فیه بنما و غرطل محفیف قروح و موی ریح و علاج است خنزیر البحر و لغین است خندرس
 غمر است خفیف سد است خفیف اسم فارسی آن الحلال است خنی بکیر نون اسم فارسی است
 خفیش بعد و غیر حشیشة العلی است خوینچان پختی سرخ تیره پر که تند طعم ندارد و باندک عطیه
 و انمند و در دم خیزد و گویند از ایشان باز در او اهل دریا بر میدارند و نبات آن معلوم نیست و موی
 مذکره گویند نبات آن بعد رزغ و برکش مثل قزو کش و بر است و غلیظ پر که را خوینچان قصیر میند
 و بیکره را که باریک و صلب است عقارب و خمر هرات قوتش تا نصف سال با نیامد و را خردوم کم
 و حکمت و مقهور سحره و جش و باضه و باه و مانک بول و بغایه کار راج و جبهه قونج و دروغ شش و
 بروده کرده و در درم و مقهوره عضا باطر و ریح بر بول و مان و خنار و سرطان و در دیا بروده و موی
 و فکاه شستن آن آنکه زمانه در دمان موجب شده نموده و یکدم سیده آن با یکو کم شیر گویند نبات
 بهوشند و محرک باه مجرست و خردل و حباب سینه و صمغ محو درین و صمغ آن خندل و طباشر و کونج

之

آب دانه و جوی طریح او بنه خوج مقعد و علل آن در در رحم و بار و غشیه نون چه به بر مایع و نون
سد و دودار و انار او کند و مصطحی احبیه بنف و مفر شانه و مصطحی اینون و نون برش ناد و در هم
بلی نصف او باد آم و در نون او اهل است داری وی قسمی از اینون فایده نانت و نون مقصود از آن در اطفال
بنا بر نفد در زکونید و آن بار در طریح است مثل درخت نون و نون مثل لوبان و در غلاف آن دار
نفعل بسیار و بعضی گویند که درخت نفعل است و نون ناسه مایه بنفیه و در آخر دم کرم
و حکم و سحر احب او عمل نموده و در مفعله و جگر و اضم طعام و محرک باه و در بول و حیض و سقط راجع و دم
جنین و بنه فرستادن دانه در رم و در مفعله و تقویه معده و کتیل لاج و کزیدن عرق و بنفیه و
التهال او که در جگر بکشد است که باب کرده باشد چه بکوبد و ظلمه بهر معینه و نون برش نایکمه فال مصطحی
و مصطحی او صغیر و عدل و کلاب و بلی نفعل معینه است و گویند بوزن او یک پنجاه و زینباده است
بالویه و ارج ابرج در اصفهان ابلنگ گویند دانه احمد و بلی است و مایل بکوبد و ساه و نون معینه
در بزم و در بنه او را نفعل مرغانه در اول کرم و در رطوبه معتدل و در بنه او مایل بکوبد و نون و در
بول و سکن بدن و عند بنه در غایب و موافق بنه و خنجره و اعصاب تشنج و انار او معینه
و مصطحی نون بنه است و انک ایضاً دانه که بکشد بنه بود و در سنج و در آن زهره و کوبد آن نون برش و
او تا صد و در سم با در بنه آن ارد کنند و در در رطوبه نایکمه نون و آده نادل بنه در سمن بدن
و عدل و در زهره او در اعانت حمل محرب و مخنجه منی است و ارج البر حبس است
و در انک و در ارمایه معینه است و در روی مولانت و در بر بنان بنفیه و ابو غه
بطین منبت و در انکه بنفیه نون بنه است و گویند طالب نون است و در او نون اسم و در غشیه

[illegible]

129

خارج شود و دست او را حرکت و مجلس بر آن همه نافع است و نفوس مطهری و حاجب را برطرف
و بعضی هم ارات او باعث گرگینی و بعضی عینش هر دو چشم که در له بشد باشد بر کردن صاحبیت
رفع رافع اغت و بعضی اناب او را در حب نافع است و بخور سوراخه که برزاندن ابرام
و چون حقیقه او را انگشته باز و دستان باشد حرکت کند بهتر رفع اهلان نجات یافت و برکن
او محل خانی و در ارم و خوردن او بهتر رفع معضی است و باء بگون هره جواد است و باء
بشدید بار اول سینه نشانیست و باسی بشته عراق شغیتی بریت و باء بشدید با نفع از رفع است
که بغیر که در رومی کریند و حاج بغیر مرغ خاک یا نماند و خودش او بخت مرغ و اریس گفته
و موت در و غاب و خودش که اعدال و ایل بر طوبه و مرغ جوان فربه در او خا اول کرم و در رطوبه
معدل و مرغ که اریب از بر طوبه حقیقه و قول برودت و در سبب خلاف قیاسی و بخور است هر کل
کرم غم یا حارند و در اریس گفته افقه او لطیفه از آنکه ظهور و مولد خون صالح و غیره که انکشاف
و کث آب خودش که اریل و طبعی طبع و مرغ که او را بهتر و نفع بسیار معده است و چون سکیم او را
بانگ و قرحم بر آید و بسیار بگویند و بعد از یک حرف او را نبوشد چه تنها خوش و در رطوبه
او را و مفضل و نفع سعد و سوراخه و نفع نافع و خودش جوان زیاد که کنند و در حاف کنند
سرات و خود سبب نه نفعی امراض حال و مرغ که مرغ جوان قویتر و جهت شستن بدن و تصفیه کنند
و خنر و زغال و زیاد کردن جوهر دماغ و فم و رفع ضایعات فاسد و در کجه او بار و غم باز و جهت
رفع باکی و در اوست حرف و کث او را بکفنه یا با ن سید و جهت رفع زردی رخسار که سبب سلام باشد
مجر و کباب او بهتر رفع فوخی کل و انشال او موافق سعد و رطوبه و جگر و سید او جهت نرم کردن جلات

ح
این در معاد
و عقل کردن
شماره
اعمال و ادب
و غیره از این

五

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

شربت چوبیس زرد و چون بر لبانی شکر کند از شستن بابت ~~شستن~~ او نازده و در چشیدن زیاده اورد
 بکوزد و با بغض باشد و هر چه در و این آثار را شست بخوشی است و خوب از آفت و مایل است
 در آنجا از شاخ و برگ است بمانی در درخت زیتون بهر آوردند قوت با دست و در آنجا با بغض شست
 از بیهوشی عدم در خصلت آن که در عین الحس بوده از شاخ و برگ است بمانی و در غش کج
 با بسوی کوفه در دوشل آن از زدن آنها بکینه و خوشایند و ربع بانه وضع درخت کاج را در زدنهای
 زیاده حل کنند اگر آثار را در آورد و بسیار باشد و در نیم گرم و حش و در دوشل و بعضی و
 طرح صنی و نیمه در باریک محوم و صافی التمدید بسیار و ام و طینی صلابت و مصلح بود بارده
 و مقوی صلب و رحم و قوه با صره و است میدن او افواج زار و صلی و سرفه و غشه و امراضی دیگر
 و عیضا و عیض اول و افواج حصاة و قرحه شش و ضیق النفس و در بوالا شهاب و در کور و حلقه
 و سلس البول و امراضی معتده و خفا و اذبه اثر خفا قصبه در رفع کز و غیره است وضع و در دیا
 رطبه و جوات و پاک کردن چوک آن و تحول اذبه اعانت محل و در درم و قطره اذبه در
 کوشی و اکتمال اذبه ابتدا از دل آب باغ و در برشش نانم شغال و بپاشی بکوزن و نیم تا در وزن او در
 زیتون کینه است بار و غم از این در حیلان در و خوشایند باشد و در غم تر بهر از بار ادا است
 در بدل آن و چون روغ زیتون را با صفاد بار با شل او آب صاف بکوشانند تا آبها کوفه بار و در صحت
 مراد و خواصی بدل است و اکثره چون بهتر از دانه است و این صلیح کسیران زبخی است و بفرط البه
 جویت که از آب بطرق مخصوصه حاصل شود و در غم حیوات و در آنجا و کوفه و غیران گیرند هر یک
 ممکن خود مکرر شده و می شود و در آنجا اربعه معکوس تقطیر کنند قویتر از سایر قسم و طریقی هر یک در دوشل

[illegible]

pdf.tarikhema.org

卷

سہ

[illegible]

1944

10

11

[illegible]

۱۵۱

[illegible]

چند روز ذکر اصل این مدرک است و حاکم کرم وجهه تا که در میان با سر که به بنده خود
و بنفقه و کیش و اورام و بواسیر و ملت و خاکستر یا نفع بند و بهمه التام روح و مع
انار بر باد خود اینقدر است و سحرش و سحرش که او در برش هم شغال و کجاست و طوط
حالی جمع زلف الدم و سکی اورام و مع الکله و دفع قرحه قصب و معده و ک
بهم سحرش و در طرآن و زلفت و کستر که بهمه قرحه قصب و معده مجرب است و بل
بهار رنگ روان و با صفه نامه مانده در بیم حک و محقق و گرم شده و اوده
رطوبات و استقامت و محول او ساخته اوده و معده جفیف و منع حمل نبات مؤثر و با ک
آب و شکر مزه را در مزه و آب بطعم را خوشی مزه میکنند و بهر اسم نبات
از جفیف که خوشه بدنه و بقدر قاع و درون حک بود و سار زرد و مر که در از او خرد
را در یک نان نموده و گویند از جادو است و در یک او مرز و در خورد و در وقت کلام
موجب و بنف کرکشی هوام و قاع که از دوسوخته او بهر اسم گویند از جادو است و در یک
قسط بر لب و گویند قرضه است و قاع که از او حاصل می شود و ضعیف از غلظت است
و آن البر سائل در وقت فصل و جفا است و آن التعلل حشاش میفد است و آن التعلل
نوع کبر و فاریقوت را و غلظت لطیف حاکم است و آن غلظت و در کشر رند و بهر
این بر است و بهر شام خرد و گویند ضد است و نف اسم عربی بهر است و بهر
اسم هند بر دم و لا ضعیف رنگ و هم مندر آفاق است رنگ کار به هم خاکی معش
رود و لون هم بر باد و غلظت است و آن حشاش میفد است و روزی هم بر باد

[illegible]

ظاهر شد موجب دفعه سیم و در حرکت در با اکتفی و امثال او بهر سفید و ظاهر خون کباب
اگر که یک انگ و از بزرگ یک به شد جهت نایل قویار و سبب غایب مؤثر است و موثره او به دفع
سج موجب است و به البحر حریت است و در کفار و ربا با باشت مرگ و دود و دانه لوسی
در غایت که از سرما بهر سید به شد نافع است پس مجاز از هر طور است در در موثره است
ان جهت ایقام رخها نافع و در سار نرم باز که کرک گویند در قطع خون و از صفا نام نفع
مور نرم و کرکی است و چون از رخ بر طور آنچه بزرگ است سفید و جوخ باشد جدا کرده
بوز اند و بنشیند و شک کرده نفوذ اوجه قطع خون رعایه که از رخ ضرر منقطع بکند و از آن
در جمع زرق الدم بعد از ریختن الکافور بنامیت در کل و ساق سینه شود بر کشتی مثل اند
و از آن زنده و در کلش بکند و بایل سفید و از جمع اوزار او در کافور از در دوم گرم و
حک و در بدن او عمل رطوبات و باغ و دود اوجه در در و کینیل او را در و شامیت
آب او منفعند و دانه بر فانی و قطع سیلان خون و غفاد و دود اوجه خروج و جوات
نافع و مضر و درین و مصلحتی نکیننی و در برش بکند و از این منفی است ریج سیلان
کبابیت از صغری شفته و بر دشت هر چند و همیشه بزد و شیشه بر کبابیت و از این منفی
و سیاه و کلش سفید و در اصفهان و در المرز در قضا میرد و در دیم و مشکابن و کلام مانند
گرم و شک و لطیف و نجف و سهل پیغام بود و در سفر خون از امراضات و مسکن نفوذ و کل
ریاح و رطوبات از صغیر و طبع و دود اوجه و بزرگ و افاضی بود و در درم و دود اوجه
بسیل قبه درم و غیره و با هر که در درم دارد و این بدن و طلا کردن است کوفه اوجه از نه و عصب

و جوب تنفج و جبهه سردن سر و جلارنه ان و طار او بار که بر بدن جبهه ناعودن و دوز اجم
از جوبانت و اشد بدن یکد انگ و ششم بائسل او کثیرا جبهه عبر بول و سنف که دود و در دگر
و استفا و پز و خدا و حق او بار که جبهه دار البعلب بحرب و محرق مغول او را حدت کمر و
لطیفه و جلار ابر سر است و اوق م او بدل یکد یکد که زنده البور کف بور است و در فرور
زنده است و بغایت سفید و غیر جامد و شبیه بار در است و بوره زنده بر جامد و مایل بر فرست
در جمع افعال شبیه بوره و در ان لطیفه و مده تر است زنده و غیر نازده و مایل است و مکرر
روغ که نماند و مراد از روغ نازده که سفید و کاد و زنده است در اول کم و در اخر ان
ترد و بانی و تنفج و سس و تنفج سه و دبه و تنفج صوت و قصه ربه و خسته صلی و سر و حرکت
و او را م ظاهر و مظهر و او را م فرودن فضلات و بائسل جبهه و ان الجنب و ان الیه
و تنفج و او دین و ان و مایل بدن بر بدن و بائسل و تنفج و حوشی و زدن او بغایت برش
فره است و با او ادم و مظهر و تنفج فضلات ربه و با او ابض جبهه ارمال و سنج که از حدت
اضطراب برش و بائسل کل و مظهر و او ابر بول و بار زده و کچم مرغ غم برش جبهه لای اضطر
و بار زده و مظهر او بائسل و مظهر او کثیرا و روع سر بول و طار او بائسل و تنفج بدن
مکنه و موقوف بر دو آلات غذا نیست و جبهه تنفج و رها و کثیرا و افر و مرغی او برش
و ان جبهه سرعت هر دن آمدن و در ان اطفال و در ان خضف نازده و کانه و با او دیر مظهر
جبهه درم اعصاب و حجاب و مانع و جوارح مشابه و تو با و مظهر و جوب خصوصاً و مظهر
نظیره صاحب جوب مفرح و در او اشد نازده و عراق کند در و در ان علت بود و مظهر او جبهه

درم صلب اسحاق قرص آن بپزد و در دو روز غصه تازه بده منع سیلان مواد کثیم و ایستام خود و
جود وحدت بصر و غلظت یک نافع و تضعیف غم معده و سقط شهاده و محسوس قوا بعضی و کث
و سگ و مل و بدیشی بتر تازه که در دو جوشانده و خوشی او سوخته بشود و قدر برشش سر مخالفت زیاد
زغرا و عطریات است سیاه بایل بر خور و سایل و در بلاد حبشه و اتا جریانه از حیوانی که نه تنه
بزباد و لغا سر که بزباد و نامند و آن حیوانی که قریب یک یک و با خطوط سیاه و چون گشت
لباس دارند از پهنی و در آن از عضو ششیه پستان با بر حاصل می شود و در غایت ششیه
دریم که در پوست معتدل و شش و مغز و دل و سایر ریه و مغز و اس و جبهه تهیل و لاد
نیم دریم و در اباقه از عفران و حرقی کوبیده و مرغ محراب آن نه و جبهه غیر و ضعف و خوش
و جنون و در درم معده و مقعد و طلائع او و شش و نفع دل و ایستام قریب بار و غم و اوج جبهه حفظ صحت
سامه و عقوبت آن بپزد و در بدن او جبهه زکام و غم و اوج و عقوبت نافع حاصل زنان و مداومت
و بدن او و کورث بلیق و ضیق النفس و مصلح و محذور و محسوس کافور و صندل و اعطیه به باره است
و بیش خایله ز بر جده و اسطوخودوس و زبر جده و از یک کال میدانه و در سعد و طلا سکون می شود
و بر صاف کم رنگ و اسهال و زرد بایل بزر را بتر تازه و زبونی ترین همه زرد بایل بر صفت
و ادراک می کند دریم بر دو حش و در افعال مثل زهر و جاله و مفرح و قطع زرقه الیم
و رافع عبرت و صفت صفا و به رفع بقاع بنه بنی او و به و مقرب باره و عقوبت او جبهه غیر
ولادت نافع و سقط جود محسوس و قدر برشش با نیم درم و بدیشی زهر دات و چون با اندک
زک در سینه و بقطر نمایند تا سخی که در بار بر اعتد نماید و جب و وضعه را بر آب بپزد

م

[illegible]

ادریس

[illegible]

باز

pdf.tarikhema.org

و فحاشا که آب و آب نموده در اشغال و در آنچه و سعه و خوشه ها نافع رطوبت
 شایخ تازه او که از سر خن آن بهم رسد جبهه حرب و سوسه و قروح ان نافع و نطول و
 همه اجزای او جبهه صد آه و تفتیه و در او پاشیدن آن در خانه ها جبهه کز پاشیدن هوام
 و نکاه شش عصای خوب او جبهه قبول عامه و قضای جواج و برکت مؤثر است و
 آب ملک که زیتون را در آن خن بایند باشند همه احکام الهیه و موضع او در صورت
 محسبه بموینا و بایل سرجی است در اول کرم در دوم خشک و در ثلثه و من قوتیتر از
 کینه و در آن نفع معال فرمن و خراج مغنی و جبهه رفع رطوبه جراحات و با همها جبهه رو بایند
 گوشت مؤثر است و وضع بری او قوتیتر در بول و حمل آن جبهه احتیاس حوض و ضاؤل
 با کینه جبهه جبهه سرج و سنون او جبهه نیکین در دندان کرم زده مفید است و چون بول
 را در آبی که آب طنج داده باشند بچسباند و در زنجی او رفع شود و بخورد آن زیتون
 قطع بره سوال است زیت بکار سی روغن زیتون گویند و آنچه از زیتون رسیده کثر
 زیت غلبه نامند و غیره سوسه و سوسه لانتش را بر سطح بدن بپاشند و اجزاء او را
 بکینه منتقطع نمیکرد و بکلاف سوسه و این نوع در دوم کرم و با برکت و قبض است
 و قول بر طوطه آن ایسی دارد و مغسول او که با آب کرم بسیار بر هم زده صاف کند و بپزند
 و الطاف است و چهارده مفعال او با کرم طل آب کرم و با اشعه سوسه قوی و جبهه در اعضا
 و عین است و با نر آب و آب کرم جبهه معوض و اخراج کرم شکم و فی کردن با او جبهه رفع ستمه از
 و حقه آن جبهه قوی و در می و سیدی و در امثال و عرق است و در کرم و با همها جبهه لیسام اصلا

زخمها و طلای او جبهه با بارده و جوشش سال بر آن بگذرد زیت عقیق نامند و کینه
 از آنرا غیر عقیق و محمل و عین طبع بره و مصلح او در سوسه و قروح ان و مانع جبهه و اعضا
 ضرر را و اکثالش مقوی بصیرت جبهه رفع ساقش ریش و جبهه سلاق نافع و جبهه زول آب
 قائم مقام قرح و طلا کردن کرم او سکن الم کزید عرق است و چون روغن تازه بول
 را بچسباند با بنصف برسد بدل عقیق شود و در سرش نافع سوال است زیت لانتش
 روغن زیتون رسیده است و او معتدل و قابض است و گویند در آخر اول سرد و در اول
 خشک است سمن بل و در روغن حصاره و موافق معده و مقوی لیه و دندان و مانع از
 عرق و صاف کننده و اضلاط و فتح سد و قاطع عفونته و مقوی اعضا و مغسول او موافق
 در اعضا و عصاب و مواد حاره و دیگر گویند و رنگ رخسار است و روغن زیتون بری قائم
 مقام روغن کل سنج و آرد و برود و مانع عرق و حافظ سیاهی روی و دشمن آن
 و مقوی دندان است حرکت و مانع سکلان رطوبات لهماه و قاطع خون لیه است و جبهه
 در افعال مذکوره نافع میباید اند و مخصوص نوعی دون نوعی دانسته اند و هر چند گفته
 تر شود قوی تر میباید کرد و آنچه از مفت سال بگذرد بهتر از روغن بلبلان باقیه اند و بعضی
 قائلند که تا چهار هزار سال باقی بماند و گویند چون هست و در در هم او باطل
 عمل دشت آن کند و روغن شویند با نمنا صنفه در حمام سه روز بچسباند و آب سه روز در آن
 روز بخورد از جمیع در دما بر بارده و خرد و فایده و امثال آن نجات یابند و هر آن صفا
 را بپاشان شهوه شود و مجرب است آنکه در روغن که از زیتون معفن کزید سوسه خلطه بسیار

بنحو و مولد حکم و شش شش است و چون روغن زیتون را با آب بکوشانند تا
 آب بپزد و بکشد آب بستر اول نمایند تا صفت بار و بعد از آنکه آبها خفته باشد
 چند آن بکوشانند که نصف سد برابر است یعنی بهتر از روغن لبان و در دسره از عسل
 زیتون و روغن زیتون است که او را در طرف مس کج غلظه بکوشانند و بعد از آن
 در دوم کرم در افعال قویتر از حوض و ضاوش جهت در معطل و عروق است و استفا
 در تمام زخمهای بدن لاغر و با سراب و مالش جهت در دندان و باقیمانده شش جهت جرب
 در آب نافع و هر چند کند شود در افعال قویتر در ابد آن مظهرین مولد فروغ است
 در روغن زیتون شل با دام که چکی و لوز البرز نمایند و از درخت خازنا که بسیار
 در دندان کور در او آب بخورند و در عراق تنگس گویند و با دام که چکی گویند و طعم روغن او
 در جرب و قوی است و در دوم کرم و در اول ترک و گویند خشک است و مولد خون صالح و لطیف
 اصلاط و جهت امراض سوداوی و بار و مصلحت خون و دوکاس و ذاب و خدر و او را در مصلحت
 تنبیج سد و او را دام بار و نافع است و مولف اختصارا به بعضی غیر روغن لوز البرز است
 زیتون اشکم بقیه صید روغن فنیق است زیتون الجبل بقیه صید صراحت لفظ است زیتون
 باریکی باب و جموده نامند و از جمله فلزات معدنی است سینه بقره که خسته دارد که از کینا
 سبز و سحرانی هم میرسد و بعضی بلاد بار و مصلحت مغرب و دوم و اول تنبیج قطرات است
 که از خاک مسکون میشود و در غیر مظهر و شیشه و سرب و قلعی و جلد سگ است و طلا و
 نقره و دوم میرسد و در دوم سدر و در سیم و با صحت و قبض و ششاق و در مخرج و

مولد فایح و بطلان سامع و زردی خسار و در فایح و توتهای دماغی و کزیر اندک
 و طلائی کشته او با تخم خربزه و با دام که چکی جرب و حکم در رفع جرب و اکل و سفید
 رطبه و قروح سایله و رفع قمل جرب و با کندن در او آبلانج و روغن زیتون جهت رفع دانههای
 اشک از جرب است و در ستر در همین او و همین اثر دارد پس طبعی که چکی و منی و کوش
 نرسد و در کینه سبب بار بکشد و عدای می کند و در غیر لطیف بخورند و بعد از مضمه در د
 و چون زیتون را کشته بر همان مالید و بگردانند مایع کون قمل گردد و ضا و غیره
 نیز جهت خشک کردن دانه اشک و قروح جرب است و خاک زیتون که در ظرف انجم
 میرسد از جمیع انار شل معقول است و در سینه مانند آن و استامیدن غیر منفوا
 و بر عت از اسفاد فعیو و بعضی در دق و در جرب است او را در هر سال چند روز
 بعد جبهه با یکدست بپوشند و بتدریج زیاد کنند آب بعد از آن که در باغ و بعضی
 میشود و جهت حفظ حجت و تقویت باه و با صمه و قوت بیهوش است و قدر شربت عمر مقول
 نادر در هم و بعضی رصاص محلول است و مضمه او بسیار کرم و با صحت و از سموم فنان
 ضط و محلول و نماد مطلق است و طریق تصفیه در ستر اول مذکور است و چون غیر مقول
 او را با لقره خالص حل نموده بر سر بمالند و با شش بر بند مس و مضمه کردن و طریق عمل در
 رستورات مرقوم است حرف السید ساج و بند بر همین نامند بر کیت میان کل
 و در آبهای استاده بلا است و میرسد سینه بر کز دکان و با بل بسیار و کواغنا
 بر این شسته و بپوشد و با صس و با خطوط و گویند و در غیر بلاد است و نیز هم میرسد و قوتش بکثر

محرکه باشند ستره بوی و قرحه کنند عضوات به چون دست و پای او قطع
 کرده است و او را اخراج نموده در سل چند روز بگذارد و عمل در رفته در دست
 و او را هم بارده و ضا دافع و حوزون ان قال و فادره از او حکم سنگ است
 سام ابرص اسم و زغبه بری است سحر چکله است و او که چکله از چله به شیشه بگذرد
 و قطار سیاه و سبزه چله سینه است و ملاقات خون او بر بدن مورت بر من
 و حکم کرم و حنک و ضا د کوبه و او بر اعضا جاذب مکان و فادره رافع باشد
 و حکم حنک او بر بدن کرم زده و سکل الم ان و حوزون شکافه بر موضع کرده و عرق
 کند و در روز یکشنبه و طلای حنک او بار و غن زیتون جبهه رو باندن روی
 و در پنجشنبه بل و قطور زبل و خون و بول او با بادک شک در حبل جبهه رفع منی بسیار
 و در شنبه و پنجشنبه جلوس در طبع او یعنی از او دو حوزون او مورت و سل و اراض رویه
 و در شنبه و یکشنبه و اشال انت سامان اسم فادره و غراز بر دست بسیار
 و در یکشنبه و بایل بر روی و از و حنک زیتون میده اند و حنک و جلوس بران است و قرح
 و در رفع بواسیر مانع و حنک او تا طبع رفق الدم است ساجرج معرب از فادره اسم بروج
 سالیوس و سالیوس سیالیوس است ساجرج اسم مندی طالع القنات ساقه و ساق است
 و در شنبه و یکشنبه و سالیوس است سالیوس است سالیوس است سالیوس است
 کز است سادوس اسم و یا نه است سالیوس است سالیوس است سالیوس است
 ساق الحام بقعه مصری و غیر الحام و انظار کوبه ان فادره است سالیوس است سالیوس است

و یا نه

سلیج است سافروس اسم و یا نه فادره است سادوس اسم و یا نه عضایت سالیوس است
 اسم و یا نه جبهه و یا نه منی مختص الا و اح است سالیوس است سالیوس است سالیوس است
 جالبیل است سالیوس اسم و یا نه حجر القهر است سالیوس است و کوبه ناخواه است
 سانا حورا اسم سالیوس با دادره است سالیوس است سالیوس است سالیوس است
 اندی صفت سالیوس اسم فادره است سالیوس است سالیوس است سالیوس است
 اسم اندی سالیوس است سالیوس اسم اندی صفت سالیوس است سالیوس است
 سالیوس اسم اندی صفت سالیوس اسم اندی صفت سالیوس است سالیوس است
 و بعد از ذی نامند فادره و حنک زباده بقدر فادره ساق او بایل سینه و در یکشنبه
 و در یکشنبه و بایل در فادره و در اول روز و بعد از شک سیاه شود و در حرارت است
 معتدل و در اول تر و سهل محذور المزاج و مواد سوداوی و فادره و بیل سینه و حنک
 و سکن حدت صفرا و طس و قبل الغذاء و تقوی الحما و جبهه خرقه البول و ساقه حار
 بایس و اخراج کرم معده و خشوته صهوت و گرفتگی او از و سحج که از او ای نه است
 و جبهه اصلاح ازیه ادویه سبزه و تبای حاره و بغم شور مانع و ضا و مطبوخ او در و شتاب
 خرابه گشودن و مل از نموده است و فادره سالیوس است سالیوس است سالیوس است
 و کوبه فادره است و حنک در مبر و دین کل سنج و در غیران عنایت و بیل خطمی سنج
 و یا نه سینه و شوق کوبه سینه است سالیوس است و بایل و زود و سکن و سکن در و سنج
 و در یکشنبه حنک و حوزون او جبهه خفقان و گشودن سالیوس است و در زبانه حنک و تقویه معده

وہابی

و منحل و ضماد مطبوخ او دروغن زیتون جبهه سر بول و با پنجه جبهه استقبال بخورد نه
جبهه تهیج حجب و با سر که جبهه ر عاف و با ورق الغار جبهه ورم ایشان و با سر و
روغن مورد جبهه بنور و با سطرود جبهه تهیج سفید و جمع ام یابل و با سبب و عمل جبهه
و با و با سر که و سفید اب و روغن کل کسرخ جبهه جبهه و نسله و قروح رطبه و روافع و
با خود ایشان باعث کرکین حیوانات و زهر صاحبش و قطور عصاره او که در
دست انار کرم کرده باشند جبهه در رکوش و اکتمال او با آب رازانه و عمل جبهه
با سره و معوط عصاره او جبهه ام صبیان اطفال نافع و دودت و زهر و
مضعف با سره و مصدع و محرق اخلاط نیر و سحرش کنگبین و اینون و قدر و
منقال و بدش صغرات و ضمیع ستان و بری سداب بغایت کرم و
و غیره نباتات و جبهه قرص چشم و کفیل خایر و برص و فرجه او بقد ر که یک جبهه
اخراج جنین و شیمه مجرب و گویند بوسه بری او باعث ر عاف قوی نباتات
در روغن سد آب که بخورند از ابا چهار جزو اب و ده جزو روغن زیتون بخورند
تا روغن بماید جبهه برودت کرده و نمائند و در دگر و رجم و کشته خاود و به کلوئیدیل
رباع و رضع لرز و کزانی سامعه و حوزدن او بقدر نصف او قه در حمام جبهه عشته مجرب
و قهقهه او جبهه مغض و قویج ریجی و ضیطی یافت سداب بر سر رکش یا ریکه و کم شخ تر و
بد بو تر و دند تر است تا در چهارم کرم خشک و بسموم اقرب و چهار در هم او کنند
او در غلیظت و از طافات مطبوخ او دست درم کنند و عصاره او را حق بر آنهم میکنند

بجمله جبهه نه کنه مجرب و مقوی معده است و شایسته آن آب سیراب جبهه قطع و شش
 و در بعضی از منافع البصاب و فضلات بعد و در دفع نفس الانصاب و در دفع شش جبهه
 بوسیله معده بوسیله الانف و با کله رجه قروح رطبه و خنیدن او جبهه دفع سیلان
 آب و منافع و چون نم و برکت او را با طمه و آب و سرکه طنج غایب نماید تا هرگاه
 بار و غش بکشد بخت ته و فعل او را بر روی ضام نمایند و در غش را اطلاق کنند جبهه سیاه
 کردن و در از کردن و حفظ سقوط او مجرب و یقینده او با موم و در غش زیتون جبهه معده
 نافع و بیس شل آن اندر دست کش و نصف او بخت لازم است سرطان خمر بخت
 و شش نامند در دویم که در نزد با جذب و بختل و بهترین اقسام ماده است
 و شش آنکه که چون سوزنا در است او در برند آب سفیدی ظاهر کرد و بیسی محدودین
 و کبر القه و بطی الهضم و سر وینه از طنج او که با کفش در از با نه سفید حصه و در بعضی
 و فضلات و سحوق او با باد و در جبهه سم عقرب و با سیراب جبهه عربول و با شیره الاغ جبهه
 کردن ریتا و عقوب و غرغره شیره و کوبیده او بقدر یکس که جبهه ضاق و در دوزخین
 سرع الاثر و ضامه کوبیده او جبهه جذب سموم و شکیں الم کردن عقرب و اخراج بکمان
 و غار از اعضا و بختل او را م عاره نافع و یقین چشم ای او جبهه بختل و یقین ای او
 بر درخت بوده و در جبهه سقوط آن و بطنج و سر وینه او که اطراف از قطع کرد
 و ف او را آب خاکستر ناک و نمک شسته و با آب صاف نظیر نموده باشند و با جو
 سفید طنج و آرد بپوشند جبهه سل و در است اعضا و نهال مغوط عار مجرب و بیست و نهم

و با ضم عرب و آرد و بپوشند جبهه همین آرد آرد و بپوشند جبهه و ضام و محقق او جبهه
 ستاره از نموده است و چون چند عدد از از آرد و در یک مس سلی بنواخته باشند
 شود و هر روز یک قطعه را پانده و بپوشد جبهه رطبه سم سکت و بپوشد جبهه و مجرب
 و با بر موضع زخم می آرد و غش زیتون و سرکه که و جبهه که است و اگر مدتی از کردن
 سکت که شسته باشد بقدر دو قطعه هر روز بپوشد و کوبیده طاحاق او جبهه این
 امر و قبی است که افاب در اسه باشد و با مقابله قمر باشد و شعری عیال طلوع نمود
 و بیست و هرگاه بکشد و محقق مد که و نیم جبهه ضام و عسبر و کندر اضافه نموده و در
 باز یاد و بران هر روز سه شغال با آب و بپوشند رطبه و لویه سکت و بپوشد جبهه
 و بیست و چون سه شغال خاکستر بر در را بکشیغال و نیم جبهه با سیراب بپوشد جبهه همین آرد
 و ضام و کشته او با سل که هم با طنج و آرد و بپوشند جبهه شقاق با و معده و شقاق که اگر
 بهم رسیده و با شقاق ماده سه طان نافع و کوبیده سفید شانه است و شش کل قمری
 و کل مخموم و قد بر شش از سوحه او سه شغال و از خام و نچه او پنج شغال است سرطان بحری
 و خنک در یابی و قسم است کی آنکه چون از آب در از نه متحجر شود و آن سکتی است بقدر
 سرطان نهی و از آن کو کثر و صدیقی و نرم در جهم سرد و کث و سوحه او را جلا و قطعه شسته
 و جبهه رطوبات که در طبقات چشم برزد نافع و مقوی عضلات چشم و جبهه ناخنه رطای
 و دمه و قطع زف الدم حاجت و سون او جبهه صلاهی دندان و طلاهی او جبهه کف شش
 سفید است و شش دیگر شش سرطان نهی نیست بنایت سفید و شیره بر خلد است و صیاد

ماهی در بلاد و نیم و شبان اورا بقلب نصب نموده چند ماهی تا یکسده مراد
 و محرق او در خواص صیف تر است اول و دوزون او کشنده است سراج القطر
 هر گیاهی که در لب درخشنده بود یا به نام قطرب اسمی است مثل کرم لب
 تاب و شام حیوانا بعد از کسی که بر روی آب باشد حرکت کند و سراج القطر
 مثل علی او افینوس و یکسده است در خیز بطنه مغز یا نبض که اثر او بود میان کتان گلش
 مانند کل سنج و بخش بعد از گردان و ماکول بعضی مردم است و او افینوس مذکور است
 و مولف بالاسبع کوبه از مطلق این اسم مراد بروج صیفی است سرکه اندر و اسم کاجی است
 و یکسده است در شامه سوختن معرب از سرچ فارسی و آن قطف است سرد بهال
 اسم شامی کف است سراج القطر جاج است سراج طاف و دوزج است سرد و له اسم است
 و یکسده است در بروج صیفی است سراج القطر که خشک نشد باشد در لب درخشنده است
 و کوبیده بروج صیفی است و کوبیده اسم شکر است مثل سراج القطر سرد و اثنی است
 سرد و فعال است سراج قطرم کند است سرانیون اسم و باط سارون است سرین اسم
 و باط بر سیاه شان است سرخ صوفی اسم و باط مطح است سرد و جیب و عروق سرخان
 زنب است سر یقون رنج محرق است سرجه اسم و یکسده است سردین بهال بعد
 و اسم فارسی است سرخ مرز اسم فارسی اذان العراست سرکه شیرین اسم شیرین است سرمد
 اسم فارسی است سرکین و اسم فارسی اخلا و البقرات سرکین اسم فارسی زبل است
 سراج بل الطول قسم اخر لباب کبر است سرکین و اسم فارسی بقر الصفا است

الکلی

سرکین و خوس اسم فارسی خود الکلی است سرکین اسم فارسی ابار است سرکین
 اسم فارسی الشرائی است سرکین و اسم فارسی غری الکلی است سرکه اسم فارسی خیل است
 سرکین و حیوانات غری الجلود است سرمد شیرازی و آن قشاع است سرمدی اسم است
 جالبیل است سرس و یکسده است سرکه واک اسم اندی است سرسون اسم است
 خزال اینض است سرا اسم اندی است سرما اسم اندی است سرمانق اسم
 و یکسده است سرما و یکسده است سرمانق است سرمانق است سرمانق است سرمانق است
 از ساس اینوس و باط است سسی اسم اندی از نبت است سحر اس بطنه فم کجی
 جویت که بجای حوب سر در لب خشک و غیره استعمال میکنند و ظاهر است
 صبور است و مولف کوبه حوب سر در لب خشک حوب صلی میان نموده است
 و حقیقتش است و آن نموده و فرنی نیافته است سحر و نمونیه باط اسم نبض است که اگر کرم
 راز برده و با یکم سر میرسد با این گیاه و شجر و شامش بار یک و هر که در میان و برش
 بعد از یکت ابهام با این است و طول و سر بر کما او کجسته و از یکدیگر بقا بعد و در رنگ
 شبه برکت کلمه آخر ساق شعبهای ریزه و بجای ثمرهها بر آن ثعب و بعد صندری و در
 سفید و رز و بخش در آرد و سفید و با اندک شکر و سوسوما و مدی و عطس و او غیر کند است
 و بخش مثل ریزه در اخصیم کرم خشک و بخش قوی تر از سراج اخر استعمال است بغایت
 جال و دند و در جف و قابل صافی و محمل قوی و جابه با او شسته شود و او را سیدن او با شکر سهل
 رطوبات بارده و جبهه امراض حکر و غرض و بر فاق سدوی و با جاب و شیرین کبر محمل دم

نفس و جگر و ششهای او بسیار دراز و باریک و برکت او نرم و در بعضی مکان
 عریض و بقدر برکت از عنوان و شبهه بان و در بلاد کرمان یافت میشود و کلس
 نفس و بزرگ و در بعضی بلاد باریک و کلس نعل بزرگی و شبهه بکل خرنه
 و کلس شبهه با بخر و بسیار برکت و در جوف آن ضربی شبهه به بزر و در بعضی
 نرمی و اعصاب دارد از آن پس ترپ میدهد و برکت و شاخ او در بیم کرم و
 طبعی طبعی و ان در رخی زیتون و جبهه فایا شنج و خدر و در بزرگ میک او
 شنج قروح خنده و اکله و رفع جوک و کثیف قروح و بران کوش زیاد مانع و
 در این در جوف زنجی و ناز و کلا از هم بار کرده بر جوات کند از نه طاعن الدم
 و در دیابند کوش بغایت سوزناست و بسیار در چهارم کرم و خشک و سترند و
 در این عمل سنگی اهل جی زاست و فاعل و آنه کجی و نوباد و سفید و صلیح و اور آج صاعده
 علم صاعده است و چندی احمدی بر کز یا کید که در طرف سفال که سیر او را کرده
 بودم و بعد از آن طرف را اگر باب کرم و دشمنان شسته جی کتری از آن طرف
 انجور دند یک لاک نشاند و شبی ازین بخر را بخت بکیدی است که جلوس و در سبانه
 کشنده است بر کس شبهه بیلاب و در دوشی را شبهه برکت درخت کزو
 کلس سفید و کلس مثل کوز نایل بهرخی و کیوس بن ثالث که بید که ازین قسم شکری
 بیکر فیه آنکه با وجود سیر بنی قدر و سفال او در سه روز قائل بوده و در خرابی
 کوش صفت شام مکر العشر ازین جبهه شده سباج عذراست که با سیر که برت

النه

دند و ان مطف و مقطع و برود قاطع صغیر و کلس غنیان خون و در بعضی
 و عمل عصبان و سوداوی و سه فرج و صغیر و معده و مثانه و رحم و قو و لوج و در
 مفصل و مفر شارب او به سهله است و کلس خلایات و با لوده و طریقی است
 او است که کوش را بحد و سطر زده کرده اگر مرغ باشد از نه با حد کنند
 و نیم بخت بسیارند و باز در زدن و کند نار اچند جوش داده از نه با حد کنند
 با آب سرد بشویند و با آب کوش و سرکه و او به نه بشوید و اچند با آب کوش
 و شینر آرد و قدری زعفران اخلاص کنند و سرکه این الدوله که بید نماند کلس
 شبهه برکت بود و در وسط آن خانی شمشیر هم و کلس العالم که شبهه با نه با حد
 کرم و خشک و جبهه صلابه نیز مانع و سهل بود است و در کوش که کوبیده و کلس
 سبکج سوب از قایم است و نه ناله ساعافینون مانده و ان صغیر بخت و کلس
 شبهه بخار و بهترین صغیر او صاف بران سرخ اندرون سفید است که با رطوبه
 در روی مایه صلیت و قه باشد که کینه قه سبیل با و میشود و قرون سیال بسیار
 رطوبه اوست و کلس نایب با نه میاند در بیم کرم و خشک و بعضی خشکی
 او را در دم در شسته اند و سخن و مطف و جلا و محلل رماح و او را در صلبه و
 و سهل نیم غلیظ و جاذب ان از عین بدن و مفصل و سهل با و صغیر با قوه
 و صغیر او به سهله و قایل است کرم معده و صغیر و مخرج آن جذا امراض غلیظی
 و در سینه و شفا و در مفصل و نفوس و بنهای غلیظی و سوداوی و صرع و

مغص و با شراب جبهه گردن بوم و با غسل بجهت تقویت باه و ضماد او به جذب بکمال و
 از اعضا و از آله اما راجله و عقد عصب و بواسیر و عرق لیس و التیام عضل و تقطیع و کشش
 خنایر و سله و فرجه او به اجناس حیض و بخور او به جستنای رحم و صرع و اکمال او به
 زوال آب و طله بصر نافع و سفر محررین و مودت او را باطنی و سفر شایه و محسوس
 و سفر کرده و مصلح آن کثیر او در برش با کبر هم و بدلی قند و گوشت در غیر رفع سموم را اینج
 بن آست سگ عصاره اله است و غیره اصیاد و مرکبات از مار و عصاره غوره
 و خاک کبک نامند و آن نوعی از اکنک است در جرم سرد و خشک و جالب به و طبع و معنی
 و کله اعضا و قاطع عرق و در ای که زده و بد بود بدن و قدر برش نادر شفاک و بدلی است
 و اکنک چون یک اصیاد و غیره اصیاد را با قدری سگ یا سبزه یا نانی اسم خوانند و
 چون از نانو سگ گذارند سبکی یک یک شود و است و چون نانو را در آب چنانند
 سگ را بان آب بر کشند سگ را نمانند و چون نانو را کویده با او بامیزند
 سگ الا که این گویند و اسم او بایل بگویی و در افعال فریب بر یکست و قنمی از
 سگ اکنک که از جمله طویب است سولف شفا الاستقام گویند که او معنوی است
 مستقیم و سببی و سفع و به در و دل و مفاصل و اسهال و زرق حیض نافع و طری
 دانست که ده رطل آب عوزه خوار با به رطل مازوی سایید و بچنان
 شفاک کرد و انداختی بر دانه و بگرطل از دانه هر یک از سبیل الطیب و
 فرد بسیار و بر یک جوز بود و فرغش و فافله صفار و کبار و کبابه و عود زنی

بی شفاک و در این سببی و در قندل زرد و نیم رطل زعفران بخور هم صمغ عربی و کبرطل محو
 نرم سایید و آب بر کور و آب الایقار بر کشند و فرض ساقه خشک کشند پس
 در صهار از نرم سایید و با ده در هم سگ خالص و مفتوح فرض بزند و شفاک نماید
 سنجبین سولف او بقراط است و شامع کله او شنج و بقطع و بقطع غلیظ و
 رفیق و سبکی حدت خون و صفراست و سفرها جان سگ و سبج و ابله و حصه و سبج
 مار و البعده و بدلی جلاب و تربت بنو فرست و اسم او در دستور است یا نماند
 سگ انکور اسم فارسی غیب البکرات سکنج حجر لی غیطوس است سگ
 اسم فارسی قضا است سگ در اسم فارسی کله الککرات سگود اسم ترکی
 خلاف است سگال این الدوله گویند و شوش است سبج و است شافای و است
 شل و لهای سگ سوزان و سوزان سببوس نماند و مخصوص اند و علامت برک و است
 او سبب برک برین کبود ساق غلیظ و است او سبط و مفت قسم میانه یکارزد
 و غلیظ و خوشبو جرم رخ بون پنج مرجان و صفای و خوشبو سبب بایل بزدی و است
 چهارم بایل سبب فی و سیاهی و رفیق سبج و رفیق کبود و در بوی شیشه بکل سبج ششم
 بقط و غیره براق و غنیم رفیق سبب سبب و بد بوی گویند از درخت دار چینی نیز هم سبب
 و آن شیل بد چرمنی میوه و بهترین او ششم اول و دوم و پنجم است که باندی طعم و قوی
 و بی نماند و در شش نامفک باقیست در او دوم گرم و خشک و لطیف و لطیف و مفتوح
 و سبج و سق و مفتوح سده محل معنوی اعضا و در حیض و فضلات و مخرج جنین و صفات

در وقت که در ساعت و محقق فروغ در جبهه است و ضداد او با زوشت در جبهه بتق و بعضی و انار
 و طایلی سوخته او بار و عن زبون و یا با سراسر جبهه رو باین سوی و یا انقلب مجرب و انقلب
 روغنی که در آن برسانند باشند جبهه ثقیان مقعد بینه و بستی او بر درک زنان موجب
 تسهیل ولادت و خوردن او مظم بعد و بخش کینه و قدر برش تا بکدر هم است سکه نمون بینه
 بنطی است در سر سندان نامند و انیت قریب بر رخ است در کس شش برک
 در وقت غیب و رخ لون و کلس سنج و بخش مثل است و با سترین و قبض در دوم کرم
 و کس برک و کس او بهترین او به کوم جوی است خصوصاً اینی و به شقیه قبه ریه و کس
 که در آن است و در طول برکس محلل او را هم است سکفات لغیر کس کس است و بر کس است
 تا آنکه جبهه آن معروفیت و بری و جوی رندی می باشد و کس در دوم کرم در اول تری
 کرم و کس و تقوی با و کرم و کس او جلیس جلیس و با جند محلل راجع غنیه و انشام و انده
 فن قریب الهمد و ضدادش محلل او را هم و فن بری او شش با جند مرجع و شش فاع و چون با او
 بود و سل جلیس با رند و بقدر نفی صبح و شام بوشند جبهه صرع با عدیل و طایلی او جبهه کوش
 و ضداد کاسه سوخته او بار و عن کس و کس در وقت کس جبهه رو باین سوی و جوی
 و طایلی سوخته مجموع او که بکس بینه می رسیده باشد بار و عن کس و جبهه سر طان متفرج
 با نظیر صبح و یا درین امر با و غیره و با بینه می کس فرغ جبهه ثقیان مقعد و سایر اعضا
 و در روز او جبهه زخمهای عصر العلاج بینه و چون با کس او سران غفل اخذ کرده و با سل
 بر شش و صبح و شام یک معقه بوشند که بر کس کس نفس و سل سوخته طایلی زهره و اول

فان

خانی و فروغ خسته و ان و سوط او جبهه صرع و اکثر محقق ان با سل جبهه زوشت
 آب و باض و در سوط خانی و بقدر نفی با بر پهای سوانی در قطع سرفه نرسن اطفال محب
 و طایلی او با سراسر از زمانه جبهه درم ششیان با عدیل و به او جبهه شش و کس از و جلیس و طنج
 او جبهه شش اطفال و خوردن فرغ جوی او جبهه رفع سوسم و کس اسکان بخانی او جبهه تها و منع
 و آب بر سر کس از کاسه فوق او جبهه رفع بستی سبب شرت زنان غایت سوز است
 و کس در کس کس را به است و فن کسند منع با بریدن کرم در آن مکان کند و جوی
 و سفر اسطوخودوس و قدر برش از سوخته او بکس رسم و از کس او کس طرا و از خون او
 قیر طراست سدی و اکثر طباء و اسما و انسته اند و بینه او بی غیره ان و از طبع او کس
 خنده و پای او در از ترار پای سبب او در کس او و آب کس سبب استی سبب او و انده
 می شود که آنچه بر کس کس و در کس کس سبب بال نامند عبارت از ان باشد و از شش سبب
 که بر کس کس سبب این نامند و در مکان با آب غناست و اگر کس باران بسیار از عدم ان کم
 باشد کرم و کس در سرح الا نکه از سرحه و محک با و سورت سبب کس و کس و جوی
 بر ششها و در غنیه و کس او به کس است سبب او بول بر کس است که در کس کس سبب
 و در ولایت و علم سوره از ان تربیت میده اند و بسیار قوی تر از بار است در اخر دوم کم
 و کس و سبب صاف کرده بینه است و غیر صاف کرده او سیاه و شش زلفت خاک
 او در طریقه بقیه و در سورت کس است سبب او غلط سوخته است بدن کس رسم او را
 بکس کس با سل و م باعث شقای جدام سبب انده اگر کس کس کس اطراف سبب او

فستقینی است سیاه نمندی است سیر قره آیین است دفته فرسی اسم نجوم است میگوید
چیز است بلب مون جوانه سم است سیف ای دس بر دایه یعنی جابر سیاه است سیف قره
یعنی جابر بری است سیف مظهر جوانه ابنوس است سیم اسم نازق فقه است سیر صحرا
اسم نازق سحر و دوزخ است سبک اسم نازق افواست سیاه دانه اسم نازق نمز است
دبا صفه سیاه سرخ نمز سیاه اسم نازق نمز است سین اسم نازق فرعی از دراز رخ
بجای آن اسم ترکیه فاره است سبب اسم نازق سیاح است سید اسم نمزی سرخ است سیوت
اسم نمزی قریش است سیاه اسم نمزی شافق است سیا اسم نمزی ابر است سید
اسم نمزی اشته است سیاه دار اسم نازق ساداداران است سیم اسم نمزی که
حرف الشیش هر خوب ارشاه زده و دروغ باشد یکار ابرک سیمار کوکب و سیمار
و کلس نقیض و یکار ابرک عریض تر و کلسی سفید و دروغ قسم را طعم را و با آنک نمزی و فیض
و برکت او بهتر از سایر اجزاست و کب القوی در حرارت معتدل و در حرم حکم کند
در دوم کرمت و شیخ الریش در اول سرد است و شیخ سده بکر و مقوی سده و در اول حرا
و سهل اصلاط لایه حضورها و در دوم مجزئه و صاف کشنده و خون دباغ است شهادت و در
نقوی سده و فیض تر و دانه اخلاصی سوداوی و بنم سوز و بهای گفته و با سکه که به فی صف آوی
و شیمان یعنی آب نازق و با نمزی جهه بیقه سده و در می دروغ و با درقان و خوب و کله
و اکنال عصاره او جهه نقویه با صره و با ضعیف جهه شمع رویدن نمز منفک که گفته باشند و صنفه
او جهه حرارت کام و زبان و نقویه له و ضا و حکم او با خاک در حمام است که نازق جهه خوب

160

foliated 3129/90
JM



END OF REEL
PLEASE REWIND

